

۲۱ باب در بیان توازن علم صرف و بیان مصادر ضروری ترکیب اشتقاقی معنیها از معنیها و گردان آنها در این کتاب مشتمل بر

۲۲	باب الاءات مشتکبه بریل مصدر	۲۲	باب البار الموحده مشتکبه بریل مصدر
۲۳	باب البار الفارسیه مشتکبه بریل مصدر	۲۳	باب البار الفوقانیه مشتکبه بریل مصدر
۲۴	باب البیم العربی مشتکبه بریل مصدر	۲۴	باب البیم الفارسیه مشتکبه بریل مصدر
۲۵	باب البار المعجمیه مشتکبه بریل مصدر	۲۵	باب الدال المعجمیه مشتکبه بریل مصدر
۲۶	باب البار المبریه مشتکبه بریل مصدر	۲۶	باب البار المعجمیه مشتکبه بریل مصدر
۲۷	باب البین المبریه مشتکبه بریل مصدر	۲۷	باب البین المعجمیه مشتکبه بریل مصدر
۲۸	باب البار الغیر المقبوله مشتکبه بریل مصدر	۲۸	باب البار المعجمیه مشتکبه بریل مصدر
۲۹	باب البار الفارسیه مشتکبه بریل مصدر	۲۹	باب البار الفارسیه مشتکبه بریل مصدر
۳۰	باب البار الفارسیه مشتکبه بریل مصدر	۳۰	باب البار الفارسیه مشتکبه بریل مصدر
۳۱	باب البار الفارسیه مشتکبه بریل مصدر	۳۱	باب البار الفارسیه مشتکبه بریل مصدر
۳۲	باب البار الفارسیه مشتکبه بریل مصدر	۳۲	باب البار الفارسیه مشتکبه بریل مصدر
۳۳	باب البار الفارسیه مشتکبه بریل مصدر	۳۳	باب البار الفارسیه مشتکبه بریل مصدر
۳۴	باب البار الفارسیه مشتکبه بریل مصدر	۳۴	باب البار الفارسیه مشتکبه بریل مصدر
۳۵	باب البار الفارسیه مشتکبه بریل مصدر	۳۵	باب البار الفارسیه مشتکبه بریل مصدر

۲۵ باب در آداب و القاب خرد و بزرگ و مساوی تمام اقسام از زن و مرد و هر کس که نگارش بود
۳۳ باب در اقسام رفقات و غرائض و پروانجات و رسید اشیا و تمامی معالجات هر گونه مشتکبه بریل

فصل اول در شکایت عدم ارسال خطوط و آگاهیها
فصل دوم در طریق تحریر مبارک باد و هر نویسه
فصل سوم در مفاد و نباتات تعبیریت هر قسم

فصل چهارم در رفقات شوقیه و
طلب اشیا و مختلفه و رسید اجناس
و دیگر مطالب متفرقه

۶۱ خلاصه کتاب به دستور العمل و یوانی که منشیان و متصدیان از دانشمندان لازم تعلیم یا نزد آئین



باب اول در اسمای الهی خلقت نعمانوه اول آخر طایفه پادشاهان خاندان ساسانی

مستقیم است از مشق که هم عظیم حاضر باشد تا نام حافظ خیر نصیر و افع البلیات علام الغیوب
فرماندهای آن حضرت را در این کتاب مذکور است که هر کس این کتاب را بخواند یا بشنود یا ببیند یا بگوید
یا بنویسد یا بفکر کند یا بخرد یا بفروشد یا هدیه دهد یا بخورد یا بنوشد یا با کسی بخوابد یا با کسی
بدرک حاکم خلایق فعال حلیم رحیم جهان آفرین جان بخش حتی قیوم مرید آفریننده غفور
رایت کند او را از دست خداوند برآورد و بهشت را بدو عطا فرماید

[illegible]

و بعد از آنکه در این کتاب تمام حقایق و اسرار عالم و مباحث و اوقات و اشیا می باشد

ی چنانکه در این اسما فی عالم جهان پیدان افان عالم فاسات وین دریا

چو بدست خلوقات دارین گویین سبب این دنیا بی چرخ سمری

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰

القلب : ارفانی و انبیا پدید از مخرج آخرت معقوبی در البقا عاقبت آخرت اخیری علی خلق فطرت ایامهم

بر آید غیب شهادت حاصل و هم در شرح اقای نعم مواضع و قلعبات و حجات اقلیم دنیا که مشهور است

باسم اللہ است ز میر فروغ شیب پائین فرود فر از غمک متناک غار کر یوہ منار کشید ہوا

فصل چهارم اسماى جبروت سمت سوى طرف جانتب جوانب است
ادبانيا ۱۸

^{۹۱} شرقی خوب، مشرقی جنوب شمال است بهی که کثره مقابل و بروراست بکین میمنه چپ یا
غربی بدو طرف در آن دو طرف از او یک سو را با خود دارد و دیگر سوی را با غیرت
برابر میکند پس عقب قلب قبل سابق نخست بعد ششمیت فوق تحت پائین بیشتر
از برابرش کمتر باشد

حکومت قدامی فضل محمد و اسامی مقامات بعد وقت حسین بنیگام او ان زمانہ دور و زمانہ

۱۔ فورکار غصہ روضہ ایام لمحہ لحظہ ساعت طرقتہ العین آن پاس دوزخا شب کبیل لیلیہ القدر
۲۔ دوم ۱۲ ساعت ۲۰ کھڑی ۱۱ اپہر ۱۲ دن ۱۲ رات ۲۱

لیتو البدر فیکر صبح گاه سحر علی الصباح بآید او با دوان شام آید و در وقت سحر
۱۲ فجر

[illegible]

ایامهای شریفی یوم السبت یوم الاحد یوم الاثنين یوم الثلاثاء یوم الاربعاء یوم الخميس یوم الجمعة

[illegible]

فصل سیم در اسمای ششوی ماه شهر محرم الحرام صفر الخضر سبع الاول سبع الا

جمادی الاولی جمادی الآخره رجب المرجب شعبان القم رمضان المبارک شوال المکرم بقدر

فصل ششم در اسمای ششوی فروردی اردیبهشت خرداد تیر مرداد مهر آبان آذر دی

فصل هفتم در اسمای ششوی سنبل مهر خزان آبان آذر دی

فصل هشتم در اسمای ششوی سنبل مهر خزان آبان آذر دی

فصل نهم در اسمای ششوی سنبل مهر خزان آبان آذر دی

فصل دهم در اسمای ششوی سنبل مهر خزان آبان آذر دی

فصل یازدهم در اسمای ششوی سنبل مهر خزان آبان آذر دی

فصل بیستم در اسمای ششوی سنبل مهر خزان آبان آذر دی

فصل سی و یکم در اسمای ششوی سنبل مهر خزان آبان آذر دی

فصل سی و دوم در اسمای ششوی سنبل مهر خزان آبان آذر دی

فصل سی و سوم در اسمای ششوی سنبل مهر خزان آبان آذر دی

این کتاب در بیان اسمای ششوی ماه شهر محرم الحرام صفر الخضر سبع الاول سبع الا جمادی الاولی جمادی الآخره رجب المرجب شعبان القم رمضان المبارک شوال المکرم بقدر فصل ششم در اسمای ششوی فروردی اردیبهشت خرداد تیر مرداد مهر آبان آذر دی فصل هفتم در اسمای ششوی سنبل مهر خزان آبان آذر دی فصل هشتم در اسمای ششوی سنبل مهر خزان آبان آذر دی فصل نهم در اسمای ششوی سنبل مهر خزان آبان آذر دی فصل دهم در اسمای ششوی سنبل مهر خزان آبان آذر دی فصل یازدهم در اسمای ششوی سنبل مهر خزان آبان آذر دی فصل بیستم در اسمای ششوی سنبل مهر خزان آبان آذر دی فصل سی و یکم در اسمای ششوی سنبل مهر خزان آبان آذر دی فصل سی و دوم در اسمای ششوی سنبل مهر خزان آبان آذر دی فصل سی و سوم در اسمای ششوی سنبل مهر خزان آبان آذر دی

[illegible][illegible]

عقل ۲، نفس ۳، قیاس ۴، فطرت ۵، شکرانہ ۶

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

تفاوت فاصله دور نزدیک فقریب کرده میل فرسنگ آفران حکایت جنگ جمل عرب

مجاورت و از یکدیگر در غم سبب از دست چکار کارزار قتال محاکمه نادر و عرویه خوشه برکت شکست فرار

فصل انفصال از هم آشتی فصل نور و هم در تعداد شمار یک دوسه چهار پنج شش هفت

بر شش نه ده یازده دوازده سیزده چهارده پانزده شانزده هجده نوزده بیست بیست و یک

بیست و دو بیست و سه بیست و چهار بیست و پنج بیست و شش بیست و هفت بیست و هشت بیست و نه

بیست و ده بیست و یازده بیست و دوازده بیست و سیزده بیست و چهار بیست و پنج بیست و شش

بیست و هفت بیست و هشت بیست و نه بیست و ده بیست و یازده بیست و دوازده بیست و سیزده

بیست و چهار بیست و پنج بیست و شش بیست و هفت بیست و هشت بیست و نه بیست و ده

بیست و یازده بیست و دوازده بیست و سیزده بیست و چهار بیست و پنج بیست و شش بیست و هفت

بیست و هشت بیست و نه بیست و ده بیست و یازده بیست و دوازده بیست و سیزده بیست و چهار

بیست و پنج بیست و شش بیست و هفت بیست و هشت بیست و نه بیست و ده بیست و یازده

تفاوت فاصله دور نزدیک فقریب کرده میل فرسنگ آفران حکایت جنگ جمل عرب
مجاورت و از یکدیگر در غم سبب از دست چکار کارزار قتال محاکمه نادر و عرویه خوشه برکت شکست فرار
فصل انفصال از هم آشتی فصل نور و هم در تعداد شمار یک دوسه چهار پنج شش هفت
بر شش نه ده یازده دوازده سیزده چهارده پانزده شانزده هجده نوزده بیست بیست و یک
بیست و دو بیست و سه بیست و چهار بیست و پنج بیست و شش بیست و هفت بیست و هشت بیست و نه
بیست و ده بیست و یازده بیست و دوازده بیست و سیزده بیست و چهار بیست و پنج بیست و شش
بیست و هفت بیست و هشت بیست و نه بیست و ده بیست و یازده بیست و دوازده بیست و سیزده
بیست و چهار بیست و پنج بیست و شش بیست و هفت بیست و هشت بیست و نه بیست و ده
بیست و یازده بیست و دوازده بیست و سیزده بیست و چهار بیست و پنج بیست و شش بیست و هفت
بیست و هشت بیست و نه بیست و ده بیست و یازده بیست و دوازده بیست و سیزده بیست و چهار
بیست و پنج بیست و شش بیست و هفت بیست و هشت بیست و نه بیست و ده بیست و یازده

دیوان نشی بخشی قافونگوی بانجمن کدور سقید باف نور بان صراف نسلج نذاف حلالی
خطار و منکر زرگر دور و درگجا و مار خراطی حجام آسنگر کاند رضا و خطاط لیرکان کر صیقلگر خونه
کمال خشت بزمی فروش چو رسی فروش پیشه گر باهی که ملاح نزار رنگیز خیمه دوز گلخن افروز
چرم دوز شتر بان سار بان قصاب تنبوی سنگ تراش حکاک سگاک مطرب مصنی طبلان
نمان پز زرگو کش عدا دسار کاغذی فصل سبب حکیم در اسمای اقربا قریب تبار دودمان

[illegible]

روغن زرد روغن سیاه روغن تلخ رنگین شیرین ترش شور انگبین شربت غسل جانتی
فصل سبب و شحم در اسامی آلات تحریر و غیره لوح قلم خامه کلاک کاغذ قرطاب

[illegible]

مستفقات طماب رسن عروہ جبل مسمار میچ چرخ مصباح فقیلہ شمع شعل کلید مقالہ مفتاح

تفضل عرآده غریبان پر تو میراں آسیا باد کش باد بینرین مالکیان پر بد گید ان اچلخ کا نورن گزنا

تبریز خیمه جوار و ک فضا در جوال خور از خلیک جابوب با چاک منی پاک صحرانی کفچه میزنان یکستانین

وین وسته دیک کلدن لشته اکر اکر افسر گر ورون بیکه مشک خاک شکینه و فلاخن نخبیق و منبر منقل

سینا قوس جلجل غل افشان آباد پامو جاک موچین فصل سبب و ششم

میرزا محمد آقا خان سید محمد علی شاه قاجار

سبب است و هم اسامی بعضی دوزخه که در تفرست و در میان بعضی فصل طهارت شمر قبضه کمان و قبضه شمشیر
یعنی اسامی و دیگر که برای این مخصوص کرده اند

پیشانی کا
قلعہ اشد
شتران
کھجور کا کوسہ
دوران بوسہ
بوسہ خوش
گنبد پارہ
خوش دوران
وہ لعل و گوشت
میں فیض ہو

حرب و در قیاس و توبیخ و تکرار ضرب برانند آن منزل را کرده مسلح می آید در اسامی الی و اوست

سلاح و تکرار و توبیخ و تکرار ضرب برانند آن منزل را کرده مسلح می آید در اسامی الی و اوست

خوس شیر خدنگ پیکان سپهر و خوس شیر خدنگ پیکان سپهر و خوس شیر خدنگ پیکان سپهر و

پیش قبض حاصل می آید در اسامی الی و اوست در اسامی الی و اوست در اسامی الی و اوست

گلستان حدیقه و خوس شیر خدنگ پیکان سپهر و خوس شیر خدنگ پیکان سپهر و خوس شیر خدنگ پیکان سپهر و

جاسون خدنگ پیکان سپهر و خوس شیر خدنگ پیکان سپهر و خوس شیر خدنگ پیکان سپهر و

ناسانی و خوس شیر خدنگ پیکان سپهر و خوس شیر خدنگ پیکان سپهر و خوس شیر خدنگ پیکان سپهر و

حلبه قبض حاصل می آید در اسامی الی و اوست در اسامی الی و اوست در اسامی الی و اوست

در جینی فلفل در اراگون و خوس شیر خدنگ پیکان سپهر و خوس شیر خدنگ پیکان سپهر و

ناخواه خدنگ پیکان سپهر و خوس شیر خدنگ پیکان سپهر و خوس شیر خدنگ پیکان سپهر و

این در قیاس و توبیخ و تکرار ضرب برانند آن منزل را کرده مسلح می آید در اسامی الی و اوست
سلاح و تکرار و توبیخ و تکرار ضرب برانند آن منزل را کرده مسلح می آید در اسامی الی و اوست
خوس شیر خدنگ پیکان سپهر و خوس شیر خدنگ پیکان سپهر و خوس شیر خدنگ پیکان سپهر و
پیش قبض حاصل می آید در اسامی الی و اوست در اسامی الی و اوست در اسامی الی و اوست
گلستان حدیقه و خوس شیر خدنگ پیکان سپهر و خوس شیر خدنگ پیکان سپهر و خوس شیر خدنگ پیکان سپهر و
جاسون خدنگ پیکان سپهر و خوس شیر خدنگ پیکان سپهر و خوس شیر خدنگ پیکان سپهر و
ناسانی و خوس شیر خدنگ پیکان سپهر و خوس شیر خدنگ پیکان سپهر و خوس شیر خدنگ پیکان سپهر و
حلبه قبض حاصل می آید در اسامی الی و اوست در اسامی الی و اوست در اسامی الی و اوست
در جینی فلفل در اراگون و خوس شیر خدنگ پیکان سپهر و خوس شیر خدنگ پیکان سپهر و
ناخواه خدنگ پیکان سپهر و خوس شیر خدنگ پیکان سپهر و خوس شیر خدنگ پیکان سپهر و

[illegible][illegible]

[illegible]

باب الف

[illegible]

[illegible]

10

واقفان آن پوشیده و پنهان نخواهد بود و القاب عظم و ارفع حقائق علوم و کاشف
 علم و معلوم حضرت مولوی صاحب سلمه الله تعالی بعد از ابدی گدس شنبندی و استقامت
 پیوستگی معروض میدارد و القاب سیاهی شجاعت و تهور بیاه قلائی حفظه محض
 رسید و بنظر گذشت کاشف باقیمت گشت میباید که همواره قسطی هر چنگ حالات آنجا مطلع
 می نموده باشند زیاده چه القاب پدر سایه بلند پایه صاحب قبله خداوند خردگان
 ظل طویل رحمت این بجهان حضرت ولی نعمتی صاحب بر سر فرزندان مخلد و مستدام باوندی و می
 آداب و تسلیات فدویان و کور نشات معتقدان بر آفریده معروض میدارد و القاب و گیر
 فرزندان و معاونان از مندان صاحب قبار خداوند یعقوب زبان ابی غلامی می نویسد او امیر القاب
 ادای آداب فرزندی و گذارش قواعد عقیده تندی معروض به وقت اقبال طبع اقبال میر
 ایضا قبله صورتی معنوی کعبه ظاهری و باطنی حضرت ولی نعمتی صاحب مد ظله العالی فدوی قلائی
 بعد ادای آداب و تسلیات فراوان و کور نشات بی پایان معروض می میر انجلا می میگردد و اند
 القاب پسر سرایه تجارت عمر زندگانی و عصائی به کام چری و ناتوانی زاد و عمره ایضا
 نور الابصار فرخنده اطوار سعادت آنمار طول عمره ایضا نور البصر نخت جگر قرة العین فلانی
 در حمایت این دوستی بوده شاد و کام باشند بعد از عیبه و آفیه که دوام و روزبان است و کثرت
 خاطر عزیز یاد ایضا بر خور و نور الابصار فلانی زاد و عمره و قدره پس از دمای طول عمر و حیات
 نمایند ایضا بر خور و سعادت اطوار طول عمره و قدره بعد از حیات و برقی مر حیات
 القاب مادر سایه عاطفت پیرایه والده صاحب مشفق مکر میرزا راک فرزندان مخلد و مستدام
 با وجین فدویت را انگیزه آداب و تسلیات نور آگین ساخته معروض میدارد ایضا والده
 خداوند خدا یگانده ظلها العالی گلهای کورنش و تسلیات رازیب سر تفار ساخته معروض
 میدارد ایضا مخدره عفت مشهوره سر اوق عصمت والده صاحب قبله گاهی خداوند
 پرورش فرمای فرزندان ظل کسرتی فرق نیاز مندان فریم زبان بر این طلبا جبین فرزندی خاک
 ار او تندی نور آگین ساخته کثرت پذیرده آنجناب فیض آب میگرد و القاب برادر گران
 او صاحب مشفق مهربان امید گاه برادران سلامت بعد از امار مراتب نیاز مندی و

حضرت مولوی صاحب سلمه الله تعالی
 بعد از ابدی گدس شنبندی و استقامت
 پیوستگی معروض میدارد و القاب
 سیاهی شجاعت و تهور بیاه قلائی
 حفظه محض رسید و بنظر گذشت
 کاشف باقیمت گشت میباید که
 همواره قسطی هر چنگ حالات
 آنجا مطلع می نموده باشند
 زیاده چه القاب پدر سایه بلند
 پایه صاحب قبله خداوند
 خردگان ظل طویل رحمت این
 بجهان حضرت ولی نعمتی
 صاحب بر سر فرزندان مخلد و
 مستدام باوندی و می آداب و
 تسلیات فدویان و کور نشات
 معتقدان بر آفریده معروض
 میدارد و القاب و گیر فرزندان
 و معاونان از مندان صاحب
 قبار خداوند یعقوب زبان
 ابی غلامی می نویسد او امیر
 القاب ادای آداب فرزندی و
 گذارش قواعد عقیده تندی
 معروض به وقت اقبال طبع
 اقبال میر ایضا قبله صورتی
 معنوی کعبه ظاهری و باطنی
 حضرت ولی نعمتی صاحب
 مد ظله العالی فدوی قلائی
 بعد ادای آداب و تسلیات
 فراوان و کور نشات بی پایان
 معروض می میر انجلا می
 میگردد و اند القاب پسر
 سرایه تجارت عمر زندگانی
 و عصائی به کام چری و
 ناتوانی زاد و عمره ایضا
 نور الابصار فرخنده
 اطوار سعادت آنمار طول
 عمره ایضا نور البصر نخت
 جگر قرة العین فلانی در
 حمایت این دوستی بوده
 شاد و کام باشند بعد از
 عیبه و آفیه که دوام و
 روزبان است و کثرت خاطر
 عزیز یاد ایضا بر خور و
 نور الابصار فلانی زاد و
 عمره و قدره پس از دمای
 طول عمر و حیات نمایند
 ایضا بر خور و سعادت
 اطوار طول عمره و قدره
 بعد از حیات و برقی مر
 حیات القاب مادر سایه
 عاطفت پیرایه والده
 صاحب مشفق مکر میرزا
 راک فرزندان مخلد و
 مستدام با وجین فدویت
 را انگیزه آداب و تسلیات
 نور آگین ساخته معروض
 میدارد ایضا والده خداوند
 خدا یگانده ظلها العالی
 گلهای کورنش و تسلیات
 رازیب سر تفار ساخته
 معروض میدارد ایضا
 مخدره عفت مشهوره سر
 اوق عصمت والده صاحب
 قبله گاهی خداوند
 پرورش فرمای فرزندان
 ظل کسرتی فرق نیاز
 مندان فریم زبان بر این
 طلبا جبین فرزندی خاک
 ار او تندی نور آگین
 ساخته کثرت پذیرده
 آنجناب فیض آب میگرد
 و القاب برادر گران او
 صاحب مشفق مهربان
 امید گاه برادران
 سلامت بعد از امار
 مراتب نیاز مندی و

اشتیاق معالقه جهانی و تقریر شوق ملاحظه زهی بیشتر خاطر عزیز باد سرگذشت اینجا بسیار است
ایشان دوام مرغوب القاب حکیم همواره انفس متبرکه که آن نباشد مرتاض روح افزای
منظر اعجاز سیمائی باد بعد از زوی و ریافت و حاصلت وانی میا جت که قلم تجریدان سرگرمی
بر دات بسیار و کشف و کینه می آید ایضا بنفس شناس بیماران علاج رس بخواران حکیم
نیز این گاه امیدواران مسیح زمان سلمه الله بعد از بیست و شش ماه بن خیمه نیز قمر نور گزینان
می آید القاب شاعر و قمر سخنوران بنسب و در ستار قیصر معنی نگاران خلاصه نکته پردان
روزگار بزم افزون و وصول گشت اگر آئینه همبرین انسق بد و کلمه لطف افزا نیافت طبع این
نیازمند میگرد با شند بعد از بزرگ نشی نخواهد بود زیاده چه تصدیق دهد القاب قاضی
محکمه شریعت اظهر وجود که است منظر آن مروج قوانین شریعت نوی می سرهم ملک مرتضوی بیست
وزینت پذیر باد پس از تبلیغ مراتب ضراحت و انکسار و تمهید قواعد خصص و اعتبار که شیوه فقه
نهادان رسوخیت بنیاد است بعرض می رسد ایضا شریعت پناه طریقت دستگاه سلیم شهر
قبالی رقیبه حجت ضخیمه آن شریعت پناه موصول بشیر خانی مرقوم اطلاع دست داد آئینه هم
ما حصول ملاقات جهانی تبسطیه مضامینات فرحت آیات محتوی بر اعلام کاخر فایض آن عوار
مسرور و شادان داشتن سرور خاطر افزونست زیاده چه تصدیق دهد ایضا تبارک و تعالی ذات عا
طراوت بخش گش شریعت و نصارت ده چمن معدلت کشاید متعاقده شرعی دانند و حقان
وینی قاعده دان طریق اسلام ربی خاص و عام حضرت قاضی جوهر بر صدر عدالت مکن داشته
مسکاکا که است دارد و بعد از آنکه است تمام و صراحتی حدالت پیرا نیکو داند القاب ابل نجوم
مجمع کمالات منبع معلومات کاشف و فائق مستور و واقف حقائق بی ظهور صبا مشفق خداوند خدا
معذن الطاف بیکر ان سلمه الله تعالی بعد از گذشتن مراتب نیازمندی و تقدیم هر سهم مستندی
بایه سعادت و عقیده تمهید بها است مشهور و رای بهیضا ضحیا گرد آئیده می آید القاب رویا
عزیز اسرار الهی مطلع انوار ناآشناهی حضرت شاه صبا و قبله دام فیضه بعد تمهید مراتب عبودیت
و انکسار و آرزو او را که دولت ملازمت کیمیا خاصیت که خلاصه مطالب عظمی است مشهور در این
و خاطر هرگزین میگرداند ایضا حقائق و معارف آگاه شریعت و طریقت دستگاه ستورق جلال

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

حضرت آئین محو مشاهد تجلیات نامتناهی قبله دارین استقلال کونین دم افضا الحسن از نه
آداب عبودیت و انکسار بعرض بار یابان در بار فیض آثار میرساند القاب او ایستاد
نوار تقدیر آیات منظر فینش آئین معصود فضائل نامتناهی سایه افشال پر کمال از روی
خلی تفصیلات بیاریات سرمدی جمیع علم و عمل مرکز بار باب المل و کل کلمات بی پایان مجمع
فرمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که بعد از کرم و محترم و ابد الهم که گشای معاقل دل و عقد
هر شکل بوده بر مقام مستفیضان عقیدت ایشان فل گشاید بعد تقدیم نوزم عبودیت و تمجید
مراتب قدوسیت مطالب ضروری عرض می دارم ایضا منبع تفصیلات منظر کمالات سر و قدر محال
دهر سر ابرار کت فیض اثر حضرت مسیح و قبله دارین خداوند کونین مخدومی که می جوید ظلمت کونین
خداوان جبین عقیدت و بندگی و پیشانی عبودیت و سرافکندگی بنحاک عجز و انکساری سوده بند
اقبال شمع اجمال میرساند القاب شاگرد نقش طراز صیغه سعادت مندی حرف پر از حیرت
بخت طبعی ستوده خصال نیکو افعال منظر انظار تفصیلات او کمال منور ارحمانیت کبریا
بر کرم عظیم از در کرم نهاده استمان بوده کافر و کمرادات دارین باشند بعد اعیانه و اقیه بطلب مرقه
گرایند القاب معشوق رنگ بهار گلزار رشک مرغزار فرخنده باخوبیها روز افزون مقرب
باشند بعد از راه و ناله و در دل شیدا بطلب پر دازد ایضا کل گلستان محبوبی سر و بوستان
مطلوبی رنگ و بو چون رنگین ادای آبروی انجمن دلربایی جان نواز عاشقان و سرافراز معشوقان
باشند بعد از راز داری و دلریشی و عداقت کیشی بطلب اید ایضا محبوب راحت طلب
عمره گزار سر و قدیمین هزار نرگس چشیم سیمین زلف طوطی مقال مشکین خال لیلی و
شیرین روزگار و دلدار مشتاقان زار مرهم بخش عاشقان دل آوکار و انوار عکسای حیرت آریان
نور اعیان پیوسته زبلیات زبان با من حضرت سبحان بوده بتالیف کلام مشتاقان صیدا
اسلوب پرداخته از سینه بعد شرح سوره آتش افروز که بنام طم امواج مهاجرت و ترلم افواج مختار
دورق هوش و حواس این محور صدق اسس را غرق ساخته خود را بیا و آن بنشیند که هر امید
القاب عاشق صبح صادق روز صادقی و شفق شام و آفتابی آزاد گردن آیس شهبان
جوواره جلالت یاب کلفت و الفت باشند بعد از حرف طرازی صفات آن سر آمدید لای
حرف نگاری

در این کتاب
تجلیات
نورانی
در بیان
آداب
عبودیت
و انکسار
در بار
فیض
آثار
میرساند
القاب
او ایستاد
نوار
تقدیر
آیات
منظر
فینش
آئین
معصود
فضائل
نامتناهی
سایه
افشال
پر کمال
از روی
خلی
تفصیلات
بیاریات
سرمدی
جمیع
علم و
عمل
مرکز
بار
باب
المل و
کل
کلمات
بی پایان
مجمع
فرمان
حضرت
محمد
صلی
الله
علیه
و آله
و سلم
که بعد
از کرم
و محترم
و ابد
الهم
که گشای
معاقل
دل و عقد
هر شکل
بوده
بر مقام
مستفیضان
عقیدت
ایشان
فل
گشاید
بعد
تقدیم
نوزم
عبودیت
و تمجید
مراتب
قدوسیت
مطالب
ضروری
عرض
می دارم
ایضا
منبع
تفصیلات
منظر
کمالات
سر و قدر
محال
دهر
سر ابرار
کت فیض
اثر حضرت
مسیح و
قبله
دارین
خداوند
کونین
مخدومی
که می
جوید
ظلمت
کونین
خداوان
جبین
عقیدت
و بندگی
و پیشانی
عبودیت
و سرافکندگی
بنحاک
عجز و
انکساری
سوده
بند
اقبال
شمع
اجمال
میرساند
القاب
شاگرد
نقش
طراز
صیغه
سعادت
مندی
حرف
پر از
حیرت
بخت
طبعی
ستوده
خصال
نیکو
افعال
منظر
انظار
تفصیلات
او کمال
منور
ارحمانیت
کبریا
بر کرم
عظیم
از در
کرم
نهاده
استمان
بوده
کافر و
کمرادات
دارین
باشند
بعد
اعیانه
و اقیه
بطلب
مرقه
گرایند
القاب
معشوق
رنگ
بهار
گلزار
رشک
مرغزار
فرخنده
باخوبیها
روز افزون
مقرب
باشند
بعد از
راه و
ناله و
در دل
شیدا
بطلب
پر دازد
ایضا
کل
گلستان
محبوبی
سر و بوستان
مطلوبی
رنگ و بو
چون
رنگین
ادای
آبروی
انجمن
دلربایی
جان نواز
عاشقان
و سرافراز
معشوقان
باشند
بعد از
راز داری
و دلریشی
و عداقت
کیشی
بطلب
اید
ایضا
محبوب
راحت طلب
عمره
گزار
سر و قدیمین
هزار نرگس
چشیم
سیمین
زلف
طوطی
مقال
مشکین
خال
لیلی و
شیرین
روزگار
و دلدار
مشتاقان
زار مرهم
بخش
عاشقان
دل آوکار
و انوار
عکسای
حیرت
آریان
نور اعیان
پیوسته
زبلیات
زبان
با من
حضرت
سبحان
بوده
بتالیف
کلام
مشتاقان
صیدا
اسلوب
پرداخته
از سینه
بعد شرح
سوره
آتش
افروز
که بنام
طم
امواج
مهاجرت
و ترلم
افواج
مختار
دورق
هوش و
حواس
این
محور
صدق
اسس
را غرق
ساخته
خود را
بیا و آن
بنشیند
که هر
امید
القاب
عاشق
صبح
صادق
روز
صادقی
و شفق
شام و
آفتابی
آزاد
گردن
آیس
شهبان
جوواره
جلالت
یاب
کلفت و
الفت
باشند
بعد از
حرف
طرازی
صفات
آن
سر آمدید
لای
حرف
نگاری

این بکسر و در کمال آن جان خود را بکار نمود و در کارش زانو یادگار مجنون فرمود و در حقیقت
 با ذوق و شوق باشد بعد از آنکه در میان افزائی روی خامه رقم بر آجر برده عاست ایضا
 عاشق مشتاق طالب جمال خداقت خصال مجنون در آن فرمود و زمان گرم رو با دیده محبت
 ره نور و طریقی بود و در اوج از خام وصال محبوبه شاد کام باشد بعد شرح پریشانی حرمانی که بقصدا
 ربانی جانین مجرب است واضح و واضح باد القاب بزرگان و دیگر انبای نهان از طرف حق
 محب الفقیر ملاذغ با سلمه الله تعالی ایضا محب الفقیر مقبول اهل الله برگزیده حضرت اعلی
 ولی الله سلامت با کرامت باشد بعد دعوات فراوان اشتیاق ملاقات بی پایان مشهور و مشهور
 پذیر یار القاب خادمان فقر اخلاص و دین راه هدایت پر نور و دینی سر جلالت الهی سالکان
 و پیشوای عارفان ادا الطافه غنائیه موجب رجاست خدمات القاب سید
 سیادت دستگاه شرافت پناه میر نکار علی بیافیت باشد القاب سپاهی شجاعت و شجاعت
 خلانی در حفظ آنی باشد ایضا شجاعت شمار فلانی حفظ القاب مولوی محمد علی خاں فیضی است
 کمالات دستگاه مولوی طالب علی بیافیت باشد ایضا فضائل اکتساب کمالات است محمد
 حفظه القاب حکیم ملکست و حرافت دستگاه حکیم احمد علی خان حفظه الله تعالی القاب عامل
 است پناه فلانی بیافیت باشد القاب متصدی عزیز القدر فلانی محفوظ باشد ایضا
 خصم صیت دستگاه فلانی حفظه القاب مهاجر که اهل عزت باشد عزت فلانی حفظ
 القاب اهل کاران کنی الجماعت و قربت داشته باشد خلعت و موالات دستگاه فلانی
 محفوظ باشد القاب خدمتگار استحسن خدمت فلانی حفظه ایضا معتمد خدمت فلانی
 حفظ القاب یوان نشی که اعز و در بار اند گرمی قدر فلانی بیافیت باشد القاب الکین
 و بار معانی که از دیگر نوکران قرب و منزهت زیاد و در سیادت و نجابت پناه شجاعت شهاب
 دستگاه مورد احترام نمایان همه عواطف بی پایان شمول جلال الای شای بود در اند
 ایضا رفعت و عواکی مرتبت بیرون و القار علی حفظه الله تعالی ایضا رفعت شجاعت
 نشان فلانی محفوظ باشد القاب شیخ مشیخت شرافت مرتبت شیخ فلانی حفظه الله تعالی
 القاب خداوند خدمت از طرف ملازمان طریق عرض داشت بیادشاهان امر

در کمال آن جان خود را بکار نمود
 در کارش زانو یادگار مجنون فرمود
 در حقیقت با ذوق و شوق باشد
 بعد از آنکه در میان افزائی روی
 خامه رقم بر آجر برده عاست ایضا
 عاشق مشتاق طالب جمال خداقت
 خصال مجنون در آن فرمود و زمان
 گرم رو با دیده محبت ره نور و
 طریقی بود و در اوج از خام وصال
 محبوبه شاد کام باشد بعد شرح
 پریشانی حرمانی که بقصدا ربانی
 جانین مجرب است واضح و واضح باد
 القاب بزرگان و دیگر انبای نهان
 از طرف حق محب الفقیر ملاذغ با
 سلمه الله تعالی ایضا محب الفقیر
 مقبول اهل الله برگزیده حضرت
 اعلی ولی الله سلامت با کرامت
 باشد بعد دعوات فراوان اشتیاق
 ملاقات بی پایان مشهور و مشهور
 پذیر یار القاب خادمان فقر
 اخلاص و دین راه هدایت پر نور و
 دینی سر جلالت الهی سالکان و
 پیشوای عارفان ادا الطافه غنائیه
 موجب رجاست خدمات القاب سید
 سیادت دستگاه شرافت پناه میر
 نکار علی بیافیت باشد القاب سپاهی
 شجاعت و شجاعت خلانی در حفظ
 آنی باشد ایضا شجاعت شمار
 فلانی حفظ القاب مولوی محمد علی
 خاں فیضی است کمالات دستگاه
 مولوی طالب علی بیافیت باشد
 ایضا فضائل اکتساب کمالات است
 محمد حفظه القاب حکیم ملکست و
 حرافت دستگاه حکیم احمد علی خان
 حفظه الله تعالی القاب عامل است
 پناه فلانی بیافیت باشد القاب
 متصدی عزیز القدر فلانی محفوظ
 باشد ایضا خصم صیت دستگاه
 فلانی حفظه القاب مهاجر که اهل
 عزت باشد عزت فلانی حفظ القاب
 اهل کاران کنی الجماعت و قربت
 داشته باشد خلعت و موالات
 دستگاه فلانی محفوظ باشد القاب
 خدمتگار استحسن خدمت فلانی
 حفظه ایضا معتمد خدمت فلانی
 حفظ القاب یوان نشی که اعز و در
 بار اند گرمی قدر فلانی بیافیت
 باشد القاب الکین و بار معانی که
 از دیگر نوکران قرب و منزهت
 زیاد و در سیادت و نجابت پناه
 شجاعت شهاب دستگاه مورد
 احترام نمایان همه عواطف بی
 پایان شمول جلال الای شای بود
 در اند ایضا رفعت و عواکی
 مرتبت بیرون و القار علی حفظه
 الله تعالی ایضا رفعت شجاعت
 نشان فلانی محفوظ باشد القاب
 شیخ مشیخت شرافت مرتبت شیخ
 فلانی حفظه الله تعالی القاب
 خداوند خدمت از طرف ملازمان
 طریق عرض داشت بیادشاهان امر

این عهد است که درین خادان سعادت نشان ظانی بیایه آداب ایستاده بهر من نصیبان
 حضور لایع التور که در مع سلاطین بهشت آشور و مرگز و خاقین بحر و بر است میرساند عرضدا
 زاده دادار است که به عهد یاه فرق عبودیت بر زمین خاکساری الهیده و جبین عقیدت را منیا
 نشان بان قناری و جان سپاری گردانیده ذره وار بموقوفه حضرت شرف اندوزان محفل ستر
 و مستفیضان انجمن بهشت آئین میرساند القاب شایسته اوده عرضداشت سوخت گشت
 محبت سعید بعد از ای آداب مراتب کورنش و تسلیم که بجهت رضیه فدویان عقیدت تصدیق
 بهر من عاکفان عتبه و دولت و اقبال و حاشیه نشینان بساط جاه و جلال میرساند ایضا عرضداشت
 عقیدت شعار عبودیت الغفار کدشته گدای خلوص و انکساری طرکه عامه افتخار نموده بعضی به اند
 محفل عظیم مبارک تعظیم نواب عالیجناب معالی خطاب صاحب عالم و عالمیان که بجای بستند
 روز ستر زمین است میرساند القاب بیک صاحبه عرضداشت که ستر نیکو و دای خوش
 محبت دای بعد تقدیم مراتب حضرت و انکسار و تقسیم و ابط خضوع و افتخار بموقوف عرض جهان
 ایوان دولت شایسته ناری و حجابان سر برده و محض و بختیاری نواب تقدس آب پیر حجاب
 طایه خنک و در صاحبه بحر و بر میرساند ایضا عرضداشت که ستر ترقی طلبان عبودیت طراز
 محبت از پایش جاوه اطاعت و انقیاد و بیای میراند و اعتقاد نموده بیایان آستان
 تقدیر نشان نواب مهر نقاب و دسی القاب لکه زمین و زمان صاحبه عالم و عالمیان میرساند
 القاب ز میر عرضداشت شاکر عزایت نامحصره بنده عبد الغفور بعد تبلیغ مرسم سنگی و تشویق
 روزم بر پندگی بموقوف عرض پیر و یابان سعادت حضور و نور السور و نواب الاحباب سپهر قدرت
 هر صورت استظهار استنداد صاحب قبله و در جهان میرساند ایضا عرضداشت که ستر بندگان
 سوخت نشان خورشیدان بجا آوردی که در نشان نوریت کز نور یعه امترا سعادت و سیله بر تنهای متفاح
 انکاشه بعضی بار بیا و در آن نمانی بساط بیغض مناسط محفل عطائی نواب فاک جناب صاحب
 انابان کز او کبریا صاحب فرجی و صفا میرساند القاب نواب نواب صاحب الاقدار عالی حضرت
 زاده و دوران امارت سلاله خاندان ایالت و در اقبال و نواله فدوی ظانی آداب و تسلیمات
 تقدیر کز او آورده معروضی و رضیه ضیا میگردد ایضا بعد عرض نواب صاحب قبله خاور و خوار

این عهد است که درین خادان سعادت نشان ظانی بیایه آداب ایستاده بهر من نصیبان
 حضور لایع التور که در مع سلاطین بهشت آشور و مرگز و خاقین بحر و بر است میرساند عرضدا
 زاده دادار است که به عهد یاه فرق عبودیت بر زمین خاکساری الهیده و جبین عقیدت را منیا
 نشان بان قناری و جان سپاری گردانیده ذره وار بموقوفه حضرت شرف اندوزان محفل ستر
 و مستفیضان انجمن بهشت آئین میرساند القاب شایسته اوده عرضداشت سوخت گشت
 محبت سعید بعد از ای آداب مراتب کورنش و تسلیم که بجهت رضیه فدویان عقیدت تصدیق
 بهر من عاکفان عتبه و دولت و اقبال و حاشیه نشینان بساط جاه و جلال میرساند ایضا عرضداشت
 عقیدت شعار عبودیت الغفار کدشته گدای خلوص و انکساری طرکه عامه افتخار نموده بعضی به اند
 محفل عظیم مبارک تعظیم نواب عالیجناب معالی خطاب صاحب عالم و عالمیان که بجای بستند
 روز ستر زمین است میرساند القاب بیک صاحبه عرضداشت که ستر نیکو و دای خوش
 محبت دای بعد تقدیم مراتب حضرت و انکسار و تقسیم و ابط خضوع و افتخار بموقوف عرض جهان
 ایوان دولت شایسته ناری و حجابان سر برده و محض و بختیاری نواب تقدس آب پیر حجاب
 طایه خنک و در صاحبه بحر و بر میرساند ایضا عرضداشت که ستر ترقی طلبان عبودیت طراز
 محبت از پایش جاوه اطاعت و انقیاد و بیای میراند و اعتقاد نموده بیایان آستان
 تقدیر نشان نواب مهر نقاب و دسی القاب لکه زمین و زمان صاحبه عالم و عالمیان میرساند
 القاب ز میر عرضداشت شاکر عزایت نامحصره بنده عبد الغفور بعد تبلیغ مرسم سنگی و تشویق
 روزم بر پندگی بموقوف عرض پیر و یابان سعادت حضور و نور السور و نواب الاحباب سپهر قدرت
 هر صورت استظهار استنداد صاحب قبله و در جهان میرساند ایضا عرضداشت که ستر بندگان
 سوخت نشان خورشیدان بجا آوردی که در نشان نوریت کز نور یعه امترا سعادت و سیله بر تنهای متفاح
 انکاشه بعضی بار بیا و در آن نمانی بساط بیغض مناسط محفل عطائی نواب فاک جناب صاحب
 انابان کز او کبریا صاحب فرجی و صفا میرساند القاب نواب نواب صاحب الاقدار عالی حضرت
 زاده و دوران امارت سلاله خاندان ایالت و در اقبال و نواله فدوی ظانی آداب و تسلیمات
 تقدیر کز او آورده معروضی و رضیه ضیا میگردد ایضا بعد عرض نواب صاحب قبله خاور و خوار

لاهور رسیدہ اند حرف و وفا از سیدہ محمد ق و صفا محفوظ و دلقبولی مصرعہ ہر کہ از دیدہ دور
از دل دور گاہی در یخت دست از نقد نامحبات اطمینان طراز بخت پردوز خاطر منتظر نشدند از گاہ
کہ الطاف قدیمی ذات شریف بدال این نجیب چنان بر تو انداختہ کہ روز شب مصرعہ زبان
از مشغول دل میا تو شداد ناچار پس از انتظار بسیار آچورہ و در ابد دریافت صحت مزاج و نموداد
آجا روانہ ساخت توقع کہ نظر بر اشفاق قیومی نمودہ از احوال خیریت مال موجب عدم التفات
بنوک فلان زندانیا آنکہ صاحبزادہ بر عروج و مرشد زادہ مطلق میر بشارت علی بابمید روزگار در نیامدی
بعالم تعطیل کسبر بردند فاما شاد و خوش بجلوہ گاہ ظهور نشانت آخر کار میر مدوح را روانہ آنجا
ساخت شہر قدر کہ در مقدمہ درستی کارکان صاحبزادہ والا تبار شعی بکار خواهند بود موجب ہر سہری
دارین و مفاخرت کونین خواہد بود رقعہ ہمارہم حاضرات نظر اشفاق و مہربانی و مصدر اخلا
وقیر دانی سید اللہ تعالی اظہار آرزوی موافقت کسانای از خلفات دانستہ میگراید ملاحظہ گزانی
کہ یاد از الطافان منظر اعطاف میداد بر فرزند دیرہ انتظار کردید بیت فکرم شود و کشا و ہم چو ایدات گشت
کلید باب گلستان دلکشانی بودہ از عدم رسی مکاتبات نیاز سہاست کہ بقدر اتحاد رقم آمدہ صورت نیست
کہ از ہنگامیکہ در سر کار احمد صاحب بعدہ رسالہ داری ہر بلندی یافتہ خدا گاہ است کہ روز
صورت آرام نیافتہ و خواب ندیدہ و حروف استقامت جانی بگوش خیال شنیدہ گاہی بطرف
مدان دوقتی بطرف کوہستان وغیرہ اطراف نامور میشود و الا چہ گنجایش کہ در تحریر و ترسیل مفاوضات
قصوری نظہر رسد کہ فیما بین این دو آن نامند بہر صورت از قصور این معنی تخلی و ربنا ی نیانند بیا
بطرف این خادم ویرین تصور نفرمودہ از زمرہ نیازمندان بیرون نشاندہ و آئینہ و در ترسیل
ورسائل ہم استقدور انقباض و تقاضا خواہد و میر بشارت علی را در سلاکت با گیران لازمہ گمانیدہ
انشار است تعالی تدریج مذمتی کہ شایستہ او شایستہ نبھتہ شود جلوہ ظهور خواہد یافت خاطر شریف
جمع فرمایند زیادہ بجز نیاز چہ گذارنش نماید رقیعہ ہر برادر عزیز القدر ستودہ خصال محمد جمال مر حفظ انکی
باشند بعد از عجات و اویاست مشوق با ادب است بخت یاست مطالعہ نمایندند احمد کہ بفضلہ تعالی حالات
ایضا مستوجب شکر و خیر و غافیت آن برادر مستعد عیست عرصہ بعید بالقضای پیوستہ کہ بوصول شقیقہ
بجستہ ہر اطرب افزائشہ خاطر انقباض متعلق بہ لازمہ کہ روید او آنجا مشغول خاطر آوردہ باشند

[illegible]

شایسته آن سعادت منس نباشد و خاطر اینجانب ابرو و منتهی بخود بشناخته احوال خیر و غایت
 و در اندک جنگ که فیما بین نواب اسد الدوله بخایت علیخان بهادر و سکهانست پیروز گاشته باشند
 ریاضه و در یک بهادر و جواب رفقه فخر طلیل و سائیه فیض پیرایه حضرت مخدومی گری صاحب
 و فخر و امیر خیر بر مقامی مستقیمان عقیدت نشان الی یوم التناوب و پس از تبلیغ مراتب
 و اسرار و تمکید هر کس خصوصاً و انظار که شیوه فروخته نهادن سرخیت آثار است بعضی میر
 شرفه ایست عافیت آگین منی بشکایت مردمی نیاید نامه و استفسار احوال جنگ نواب صاحب
 اسد الدوله بهادر و در بهترین ساعت ورود فرمود عزت و افتخار این ذره خاکسار فرود و قیام
 از انتشار طبیعت و زرد و خاطر بسبب هرگاه مسکنان تفاوت نشان که بر پا بود و تبلیغ عزت
 توقیفی بمیان آمده و الا اعتمادی بسبب طوری امکان دارد و هر حال فشو می از بندگیست اگر چه دور
 لیکن بخیر در حضورم و لطف تو بود امید کاهم با کافیت عنایت پناهم و در حقیقت اینجانب
 برین نوال که در نجیت و والی لاهور با گروهی شکوه بار آورده گرفتن بر کنات جانم او نواب صاحب
 عازم منصوب گشت از قلعه چهار گده جنگ بر پیوسته بود و سه روز از طرفین جنگ توپ و تفنگ
 در میان ماند آخر الامر نواب صاحب مدوح و نواب فیض طلب خان مغیره که در شجاعت و شهادت
 اتفاق اندازند در قلعه بیرون بر آمده مانند شیران دلیر بر گروه شقاوت پیروزه حمله آور گشته و شمشیر
 خونخوار قریب چهار هزار کفار بقتل رسانیدند و چند هزار کس از خمی ساخته و از عجز اگر ظفر سیکر قریب
 جوان کجا آمدند و زخمی شدند و ابواب فتح و غیره و می مباران نصرت نشان مفتوح شد و شکست
 صورت بست احوال این بود و گذارش نمود و از عقب آنچه خواهد بود بمعرض عرض خواهد آورد
 زیاده چه عرض نماید و در هر دو ویر و نجات شتحات معصدا داشت معاملات هر گونه و در
 سیادت و نجابت و تنگه شرافت و امانت پناه جلال حیدر ببا فیت باشند چون بسر کار ضرورت
 زراست و اجرای تواریخ چهارانی معجل نیامده که از تمامی محالات سرکار و بان سیادت ش
 نیز تا کنید رفته فیض که زرا تحصیل ساخته باشند زرا تحصیل الی این نمایند و آئینه تحصیل باقیات
 لازم شناسند و در نیابت تا کنید مرید و انتم حسب المستطوع عمل آردند زیاده چه بر طراز و در حد
 و در جواب پیر و انتم بعضی نواب صاحب قبله اند و در نصرت حیدر فیض و کرامت انتم اقبال میرسانند

۱۰
 تکیه کن
 شادان ۱۱
 معنی الفخ
 تا پیشین دان
 کمال ۱۲
 خداوند بیکس
 را بدویم افتاد
 کن به از خود
 قیامت یعنی
 مایه فیض خود را
 به سران
 مستغنیان
 تا از غایت
 بود ۱۳
 الفخ کمال
 و نورانی بودن
 کار از خود و ای
 خوف از حق و الهی
 کنان و استیلا
 و قدرت و مغنی
 کردن و دارا
 ۱۴
 و عطا ۱۵
 و عطا ۱۶
 و عطا ۱۷
 و عطا ۱۸
 و عطا ۱۹
 و عطا ۲۰
 و عطا ۲۱
 و عطا ۲۲
 و عطا ۲۳
 و عطا ۲۴
 و عطا ۲۵
 و عطا ۲۶
 و عطا ۲۷
 و عطا ۲۸
 و عطا ۲۹
 و عطا ۳۰
 و عطا ۳۱
 و عطا ۳۲
 و عطا ۳۳
 و عطا ۳۴
 و عطا ۳۵
 و عطا ۳۶
 و عطا ۳۷
 و عطا ۳۸
 و عطا ۳۹
 و عطا ۴۰
 و عطا ۴۱
 و عطا ۴۲
 و عطا ۴۳
 و عطا ۴۴
 و عطا ۴۵
 و عطا ۴۶
 و عطا ۴۷
 و عطا ۴۸
 و عطا ۴۹
 و عطا ۵۰
 و عطا ۵۱
 و عطا ۵۲
 و عطا ۵۳
 و عطا ۵۴
 و عطا ۵۵
 و عطا ۵۶
 و عطا ۵۷
 و عطا ۵۸
 و عطا ۵۹
 و عطا ۶۰
 و عطا ۶۱
 و عطا ۶۲
 و عطا ۶۳
 و عطا ۶۴
 و عطا ۶۵
 و عطا ۶۶
 و عطا ۶۷
 و عطا ۶۸
 و عطا ۶۹
 و عطا ۷۰
 و عطا ۷۱
 و عطا ۷۲
 و عطا ۷۳
 و عطا ۷۴
 و عطا ۷۵
 و عطا ۷۶
 و عطا ۷۷
 و عطا ۷۸
 و عطا ۷۹
 و عطا ۸۰
 و عطا ۸۱
 و عطا ۸۲
 و عطا ۸۳
 و عطا ۸۴
 و عطا ۸۵
 و عطا ۸۶
 و عطا ۸۷
 و عطا ۸۸
 و عطا ۸۹
 و عطا ۹۰
 و عطا ۹۱
 و عطا ۹۲
 و عطا ۹۳
 و عطا ۹۴
 و عطا ۹۵
 و عطا ۹۶
 و عطا ۹۷
 و عطا ۹۸
 و عطا ۹۹
 و عطا ۱۰۰

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

اشیاء باطنی که با میوه و اندام و اندام تعالی بخوبی گرفته خواهند شد که نام از این برای خود خواهر برسد زیاد
 باشد که در وقتیکه مشتمل بر مقدار است غایت عوالمی که تربیت پدر الدین بیگ باایت باشد
 موضع سائید و راجع بود و در نگاری که تفویض و خصوصیت تربیت جوهر سنگ بود الی ال بموجب است
 ایشان باز شامل بر کینه که در وقت و خصوصیت تربیت مذکور عوض نمیدارند و دعات مذکور با
 معاینه آنها رفته مبلغ و هزار و سیصد و ده گانه حبسی اقام و هر یک اقام نمیدانیده و داخل هر کار
 نموده بود و در زیر سر کار موهول شد تا حال نمیدار این مذکور ادای هر سه ماه و آن سطور که در وقت
 واجب الطلعت ساخته اند از آنجا که این مردم بقوت سر کار از رسیدن باید که دستک شدیدی نموده
 در شان حصول گرفته و در رسیدن ماه و آن مذکور آن بعضی نفر هستند و در دنیا با یکدیگر مزین دارند
 عرض داشت بطاعت رسید به اولی غلام موضع شکر بود و در غلام بجهت ترخ بازار فروخته زرش
 بصحابت اقام بخش بر کاره ارسال داشته بر سیدش سرایه افتخار باید و بنابر کنگوت و دعات علمی
 و پایی کاشت غیره عارض بود و با بدون منصف و کینه با و پیره از رخسار آنجا متوقف مانده
 امیدوار است که سه چاراه منصف و کینه و چشمتش هر چه چنانی از سر کار بایستد و با و رشتن
 به جلالت تمام تر کنگوت ساخته تحصیل آنجا بر دزد و شازده هفتده قریه که جمعی شنبه اند اگر حکم شود و پیره
 کنگوت کرده آید واجب بود و بعضی سائید شده و در جواب اگر امانی قدر عوالمی تربیت نگین را هم
 باشند عرضی سر راه شعر بر اینکه بسیار در موضع شکر و فروخته زرش ارسال حضور نموده و اخلاش از و تر
 تربیت کرده و در خواست منصف و کینه و پیره با بنابر کنگوت و دعات علمی و پایی کاشت و کنگوت
 مخفی هوا ضاعت و پیمایش دعات شخصه مع مبلغ نیکه از و صدور و پیره مسئله بنظر و آمد معروضات
 بوضع پیمیت و اخلاش وقت فائز شدن بر بار خواهند یافت و کنگوت دعات علمی و پایی
 کاشت که تجویز نموده اند مستحسن است و دعات شخصه را که بود قرار داده اند بمل آنکه بود و کنگوت
 ایشان منصف و غیره از حضور روانه نموده خواهند شد زیاد و عکازم و شکر رفعت پناه شجاعت
 ابو الحسن بیگ در حفظ آنی باشند قبل ازین پروا نجات سر کار جویت فرشتا و مردم ملین و سوار
 بنا بر تصحیح و چو دعات تمامی جمالات سر کار بنگارش بر آمده باشند ایشان نیز اقام میروند که مردم سوار و پیر
 و مکرر و شجاعت خود را چهل برای نصرت روانه سازند از حال و در نزد پناه که بود و در معاینه

کنگوت و دعات علمی و پایی کاشت و کنگوت
 مخفی هوا ضاعت و پیمایش دعات شخصه مع
 مبلغ نیکه از و صدور و پیره مسئله بنظر
 و آمد معروضات بوضع پیمیت و اخلاش
 وقت فائز شدن بر بار خواهند یافت و
 کنگوت دعات علمی و پایی کاشت که
 تجویز نموده اند مستحسن است و دعات
 شخصه را که بود قرار داده اند بمل آنکه
 بود و کنگوت ایشان منصف و غیره از
 حضور روانه نموده خواهند شد زیاد
 و عکازم و شکر رفعت پناه شجاعت
 ابو الحسن بیگ در حفظ آنی باشند قبل
 ازین پروا نجات سر کار جویت فرشتا
 و مردم ملین و سوار بنا بر تصحیح و
 چو دعات تمامی جمالات سر کار بنگارش
 بر آمده باشند ایشان نیز اقام میروند
 که مردم سوار و پیر و مکرر و شجاعت
 خود را چهل برای نصرت روانه سازند
 از حال و در نزد پناه که بود و در
 معاینه

برادر عزیز القدر عزیز از جهان محمد خان هم او در تبرک علی حاضر باشند به شوق ملاقات فرستاده
 واضح باد بعد روانی ایشان بطرف خانه بدریافت آنکه خدمات بسیار باغات از سر کار حسابان
 بهادر بنام آن عزیز القدر مقرر میشد توان که به قصد زباده وجود و درسی ساهو کار بهانها حضور
 کرده گذاشته آمد به غیر از دانی ایشان چه تصویر دیده آید پیش ازین که بحسب وجوب میراندند و با
 معید باشند و الحال که فصل آبی صورت برآمد کار ایشان بجا و آمده بود آن نیز زیارت جاده گری
 نیامده و گذشته آمدند و در عالم اسباب بدون علامت گذارده توان شد لکن اظالم اند که برای شب خود را در
 رسانند یا قلمی نمایند که این جانب در آنجا رسد و بایکد گیر صلاح نمود و کاوی سطر گرفته شود زیاده چه بظن از
 ششقه حصه و ششقه چند فصل عزیز القدر لاله چمن سنگه حفظ عینی هر ساله ایشان شعر برانکه بعضی
 مقدان موضع را جو پور تعلقه گرفته و یومین را حاکم علی جان عامل برگزیده گرفته برده از نظر
 حقایق معروضه و شوق پیوسته نبی هوشیاری و خبر داری که با جواد اصداد که حضور در مقصد
 ایشان از خواب غفلت رو به بیداری نیامده و در خیرت است این جانب رتبه مقدس علی بخیر و کریم
 لونی از بهادر و یک نوشته دیگر روانه نموده است ایشان نامه تعلیمی هیچ و شام زمین در آن سطر
 شده خواهند آمد چنان غافل نشوند زیاده چه تا کید چنگارش بود و رفته برادر عزیز القدر که می
 حفظه که به جهت طراز و حصول بهجت شمول آورد و دریافت مطابق گردید کلی احوال بخدمت خود
 صاحب طراز ساخته فرمودند که در کاغذ این جانب صاف آفتابی نیست که جای نشسته باشد چنانچه در بنگان
 گفته اند شعر تو پاک باش برادر در از کس یک به زند جامه ناپاک گانه این برنگ و اهل کاران
 فیض آثار بهر طور که دانند از کاغذ این جانب جمع خود نمایند و در چند مقدمات که حرف گیری کرده اند
 ایست که مبلغان انعام و انکار بموجب معمول قدیم و پایمالی بدست آورده است و در حضور
 پوت بموجب پروانجات و الا باقی بقایا که قلم انداز نموده اند این بجزئی غلوه است و بهر طور که خواهند
 گذاره نموده خواهد شد لیکن باقیات سال گذشته فصل فریضه سنه الهیه بنمودند و در سال حال فصلی
 گرفته خواهد شد خلاص سبکی سوال جواب مستعدیان بخدمت خود در بیا صاحب طراز و خود در بیا صاحب
 را و صاحب همین سوال جواب مذکور قرار ساخته کاغذ سیر نموده و دوی همراه خود در بیا صاحب
 خدمت مشو و بنا بر اطلاع مقام آمده زیاده چه بظن از در و راه مسر کار و طلب بهنجاری عینی رتبه

سلام
 برادر
 عزیز
 القدر
 عزیز
 از
 جهان
 محمد
 خان
 هم
 او
 در
 تبرک
 علی
 حاضر
 باشند
 به
 شوق
 ملاقات
 فرستاده
 واضح
 باد
 بعد
 روانی
 ایشان
 بطرف
 خانه
 بدریافت
 آنکه
 خدمات
 بسیار
 باغات
 از
 سر
 کار
 حسابان
 بهادر
 بنام
 آن
 عزیز
 القدر
 مقرر
 میشد
 توان
 که
 به
 قصد
 زباده
 وجود
 و
 درسی
 ساهو
 کار
 بهانها
 حضور
 کرده
 گذاشته
 آمد
 به
 غیر
 از
 دانی
 ایشان
 چه
 تصویر
 دیده
 آید
 پیش
 از
 این
 که
 بحسب
 وجوب
 میراندند
 و
 با
 معید
 باشند
 و
 الحال
 که
 فصل
 آبی
 صورت
 برآمد
 کار
 ایشان
 بجا
 و
 آمده
 بود
 آن
 نیز
 زیارت
 جاده
 گری
 نیامده
 و
 گذشته
 آمدند
 و
 در
 عالم
 اسباب
 بدون
 علامت
 گذارده
 توان
 شد
 لکن
 اظالم
 اند
 که
 برای
 شب
 خود
 را
 در
 رسانند
 یا
 قلمی
 نمایند
 که
 این
 جانب
 در
 آنجا
 رسد
 و
 بایکد
 گیر
 صلاح
 نمود
 و
 کاوی
 سطر
 گرفته
 شود
 زیاده
 چه
 بظن
 از
 ششقه
 حصه
 و
 ششقه
 چند
 فصل
 عزیز
 القدر
 لاله
 چمن
 سنگه
 حفظ
 عینی
 هر
 ساله
 ایشان
 شعر
 برانکه
 بعضی
 مقدان
 موضع
 را
 جو
 پور
 تعلقه
 گرفته
 و
 یومین
 را
 حاکم
 علی
 جان
 عامل
 برگزیده
 گرفته
 برده
 از
 نظر
 حقایق
 معروضه
 و
 شوق
 پیوسته
 نبی
 هوشیاری
 و
 خبر
 داری
 که
 با
 جواد
 اصداد
 که
 حضور
 در
 مقصد
 ایشان
 از
 خواب
 غفلت
 رو
 به
 بیداری
 نیامده
 و
 در
 خیرت
 است
 این
 جانب
 رتبه
 مقدس
 علی
 بخیر
 و
 کریم
 لونی
 از
 بهادر
 و
 یک
 نوشته
 دیگر
 روانه
 نموده
 است
 ایشان
 نامه
 تعلیمی
 هیچ
 و
 شام
 زمین
 در
 آن
 سطر
 شده
 خواهند
 آمد
 چنان
 غافل
 نشوند
 زیاده
 چه
 تا
 کید
 چنگارش
 بود
 و
 رفته
 برادر
 عزیز
 القدر
 که
 می
 حفظه
 که
 به
 جهت
 طراز
 و
 حصول
 بهجت
 شمول
 آورد
 و
 دریافت
 مطابق
 گردید
 کلی
 احوال
 بخدمت
 خود
 صاحب
 طراز
 ساخته
 فرمودند
 که
 در
 کاغذ
 این
 جانب
 صاف
 آفتابی
 نیست
 که
 جای
 نشسته
 باشد
 چنانچه
 در
 بنگان
 گفته
 اند
 شعر
 تو
 پاک
 باش
 برادر
 در
 از
 کس
 یک
 به
 زند
 جامه
 ناپاک
 گانه
 این
 برنگ
 و
 اهل
 کاران
 فیض
 آثار
 بهر
 طور
 که
 دانند
 از
 کاغذ
 این
 جانب
 جمع
 خود
 نمایند
 و
 در
 چند
 مقدمات
 که
 حرف
 گیری
 کرده
 اند
 ایست
 که
 مبلغان
 انعام
 و
 انکار
 بموجب
 معمول
 قدیم
 و
 پایمالی
 بدست
 آورده
 است
 و
 در
 حضور
 پوت
 بموجب
 پروانجات
 و
 الا
 باقی
 بقایا
 که
 قلم
 انداز
 نموده
 اند
 این
 بجزئی
 غلوه
 است
 و
 بهر
 طور
 که
 خواهند
 گذاره
 نموده
 خواهد
 شد
 لیکن
 باقیات
 سال
 گذشته
 فصل
 فریضه
 سنه
 الهیه
 بنمودند
 و
 در
 سال
 حال
 فصلی
 گرفته
 خواهد
 شد
 خلاص
 سبکی
 سوال
 جواب
 مستعدیان
 بخدمت
 خود
 در
 بیا
 صاحب
 طراز
 و
 خود
 در
 بیا
 صاحب
 را
 و
 صاحب
 همین
 سوال
 جواب
 مذکور
 قرار
 ساخته
 کاغذ
 سیر
 نموده
 و
 دوی
 همراه
 خود
 در
 بیا
 صاحب
 خدمت
 مشو
 و
 بنا
 بر
 اطلاع
 مقام
 آمده
 زیاده
 چه
 بظن
 از
 در
 و
 راه
 مسر
 کار
 و
 طلب
 بهنجاری
 عینی
 رتبه

شاه جهان آباد بستور سابق بمده آن نخست ماب بحال برقرار است باید که در بعضی دستورات تمام
بکار متعلقه پرداخته زبانی آنجا را ارسال حضور نمایند و بن بر و نه مجددی کتی خواهر در نه نه و نیز
تا کید اکید شایان در خبر فی التاریخ دوم شهر ذی قعد و سه معنی سند خدمت و یو الی حسب الحکم
معلی خدمت یو الی بر کلمات باشی و مهم کارهای سرکار حضرات صفات صوبه دار خلافت شاه جهان آباد
فی الضمن من ابتدای ایلان ایل سینه دار بر خدمت پناه فیض الحسن مقدر و مفوض گشته ماب کید
و یانیت و راستی بوزم و هر کسم خدمت مذکور کما شایسته پرداخته و داده تشخیص جمع و کد آوری الی الی
و از دیاد و آبادانی و استمالت کربوریان تا کید بلعج نموده خصه صا در صیانت پرکنت و گنجیات و عمار
عمله و فعله سایر محالات بوجه احسن خبر دار بوده آنجا کند که در مال سرکار و بکار و بوی خرسارت نقصان
راه نمید و رعایای الگند از آن سبب و آنرا در امان بود و هر نه الحال و خارج ایلان کسب پیشه خود و غیر
نمایند و جمیع آنجا الاثت سال سال بفرزاید و محصول پرکنت سال تمام بوصول در آورده و ای آرد
بزمه رعایا بکند و از دوز و کوشه فرا نه بفر خود گاه داشتنی که در ام سند معتبر حضور بخرج نیاز و احتیاج
استیاض بجا آرد که عاملان و گماشتگان آنرا بر اخذ ابواب ممنوعه در گاه خلافت پناه اخراجات از ایلان
برداشت بالادستی اقدام نمایند که در دوسر رشته کاخذ موافق ضابطه و دستور فصل فیصل از حالان
تحصیل کرده در دفتر الا ارسال رسید استیاض باشد میا بیکه جمیع اینان و اعمال موجود در میان دستوریان
و مزارعان جمیع رسیده آنجا الا صومعی الیه را چون مستقل دانسته دست تقدیری منوط الیه را در
اجرائی مورد ضابطه آن خدمت توی حکم و نظم و نظم و رعایت و معاملات از حسن صلاح شرا الیه که شش
کفایت هر کار و الا و بر آنکه در فقه است یا جای بوده باشد بیرون بر و در بیاب تا کید دارند سند خدمت
و اید و غلجی چون حسب الحکم اعلی خدمت دار و غلجی عدالت پرکنت گوتانیه و دود و بان و کاندلم و شایلی
سرکار سهار نور صفات صوبه دار خلافت شاه جهان آباد و بچان عالیشان سوار کمان و فتح یاوران
مقرر و مفوض گشته بسیار که متکفلان حمایت و اید العدا الا فی سال معاملات و قطع قضایا و دعا
شرعیه با اتفاق ثابت خان مشار الیه نموده در اجرائی احکام شریعت غرادر مضایقی امور است
سباجی جمیع تقدیم رسانیده باشند و در احقاق حق و دفع باطلی محافظت کمال بکار برده و بکار
کند که هر موقوفات شریع ببل نیاید سند خدمت و اید و غلجی چون بموجب حکم بچان سلطان

[illegible]

۱۰ اردو علی بنایر که لکهنوی سرکار فلان مضاف صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد هر قوم
 ضمن بفرمانی تفویض یافته باید که کما یبغی بلوازم و هر اسم خدمت نامور به پرداخته و قیقه
 حق نامری نگذارد و در ضبط محصول محال مسطور و حسن سلوک یا سوداگران بیچاره
 تمام پرداخته آنگنان کند که دامن و دمی سال سرکار فوت و فرزند گذاشت نشود و ابوالحسن
 انصاری و ملا علی قلی میرزا و دو سر رشته آمدنی محصول آن محال جمع نخرج بخود یا راه
 دیگر کاغذ و اوقاف ضابطه فصل در فصل بدقت علی میرزا سانیده باشد و کوشه خزانه بهر دروان و بهر خود
 معذور نمایند و بداند که نام و بهر خرج نیارد و باید که قانون گویان چو در میان سوداگران
 بیچاره بدین خدمت متعلق مشارالیه شناخته از سخن صلاح او که متضمن کفایت سرکار و بهر نگار باشد
 بیرون نرود خدمت مشرفی حسب حکم اعلی خدمت شرفی پرگانه متعلق حدود بفرمانی از
 تفسیری فلانی بفرمانی مقرر و بفرمانی گشته باید که کما یبغی بلوازم و هر اسم خدمت نامور به پرداخته و قیقه
 کوشیده و دقیقه از دقایق هر روز بیاری اصل غیر مرغی نگذارد و احاطه کند که در معامله از میان
 آنحال فوت و فرزند گذاشت بوقوع نیاید و سر رشته کاغذ با جزایط به دفتر و الا درست نموده میفرستاده
 میباشد و بهر یان قانون گویان عمل و فعل آنرا خدمت مسطور و بهر مشارالیه مستقل و بسته است
 نقیدی و در اهرای امور آن خدمت قوی اند و بهر متصدیان محلات حال و استقبال
 برسانه سرکار فلانی مضاف صوبه فلانی بدانند که چون بهر یلیغ و قیضا تبلیغ خدمت قانون
 بگانه نگار و دوست از ابتدای ماه فلان حسب الضمن خوشی اعم مقرر و مقفون گشته تا کما یبغی
 بلوازم و هر اسم آن خدمت پرداخته و در و انتخابی سرکار و در نهایت عایای بالکزار و افزونی تردد
 و پیش آید که برای جمعی کار برده و موازنه و دست و العمل مال و سایر و دیگر سر رشته کاغذ و اوقاف
 ضابطه محصول بدقت علی میرزا سانیده باشد و بهر عایای و آیار از حسن سلوک خود ارضی است و هر
 است و بعد از آن وجه گرد و بدعتی احداث نگار و بهر طبع و توقع و اخذ ابواب مشغول قیام نماید و باید که
 بهر یان و بهر گاهی مشارالیه را قانون گویان و بهر گانه مسطور و بسته است نقیدی و در اهرای امور
 خدمت قوی شناخته دیگر برای بهر شهر یک نگردانند و سخن صلاح حسابی او را که بر آینه قضایان
 سرکار و در نهایت عایای و بهر باشد الخدیو نماید و بهر باب آید و اندیشه در سند خدمت

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

و اینصافی خود و سرکار فلافی نوکر گنایند اصرار میسر اگر مشایخ الهی اجازت میسر کار بر داشته بود یا از
 تحول خود چیزی کم کند حاضر کرده و دهم اگر حاضر کردن نتوانم از همدسته آنجا که آب گویم بنایب آن
 اینچند که بطریق حاضری الحاضری نوشته دادم و شد که ثانی الحال سنباشد قبضه فیض الوصول
 تفصل حسین سالیانه در برگشته جعفری فلان مصاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آبا و اعم چون
 مبلغ چهل و پویه نه آنکه سکه ملی که نصف آن است و پویه چهار نیم آن میشود بابت سالیانه سه فصلی از سرکار
 فیض آثار نواب شاهر الدوله بهاد ظفر یاب خان تحول لاله عشق لال خراسانی وصول یافته در تحت و تصرف
 خود آورده و دهم ای درمی بابت سالیانه سرکار باقی نیست نمانده بنابر آن اینچند که بطریق قبضه الوصول
 داده شد که ثانی الحال سنباشد و عند الحاجت بکار آید بطریق تحریری و در خط منی قطب خان الدین خان
 ساکن ثانی الحال چون مبلغ نه و پویه بابت سالیانه یک قبضه شد که از تفریق خان هم شده بود بقیه سرکار
 وصول یافته در تحت و تصرف خود آورده و دهم از دعوی شیر نادر دست بردار شدیم هیچ قضیه و خمر
 فیما بین باقی نیست نمانده بنابر آن اینچند که بطریق لادعوی نوشته دادم و شد که عند الحاجت بکار آید
 بطریق تحریری و کاغذ نامه سکه مسماه زینب الهنا بنت محمد الزرقان و در محمد فائق ساکن در ده و پویه
 برگشته سر سوده متعلقه سهار پور اصرار چون مبلغ دو آنه یوم میر حساب ده ماهه سال تمام بر آمدنی مال
 برگشته مذکور از قدیم متعلقه است و دهم از دست قاور علی وکیل وجه یومیه بلا قصور یافته اصرار می سازد
 وکیل سطور تفاوتش در وصول شده لکن باز از دعوی الیه را برای وصول کرده آوردن میفرماید و قسم
 مختار دهم و از کرده او آبا و ائمه نیست بنابر آن اینچند که بطریق و کاغذ نامه و عند الحاجت نوشته دادم و شد که
 ثانی الحال سنباشد و عند الحاجت بکار آید تحریری یا خطی فلان سه فلان طریق تحریری حیات نامه حیات نامه
 مسماه فلافی بنت عبد المجید و بچا اصرار بخش ساکن قصبه پروت و زینیه دار برگشته فلانی آنکه محلی خا
 و عظیم الله ساکنان قصبه مذکور در حد اکت شریعت خرا قصبه مذکور در حد اکره شرا و شده او مذکور مسماه و پویه
 ای از الیه هم تا تاریخ پنجم رمضان تسبیحی بقید حیات است بنابر آن اینچند که بطریق حیات نامه
 داده شد که عند الحاجت بکار آید بطریق تحریری و در خط منی سالیانه روزی نه با سیم عماد الدین ابی
 لکنونی سرکار فلافی مصاف صوبه دار الخلافه ابی ابا و اینچه موافق معمول بحسب برادر محرمی که کان
 متعالی بود من ابتدای قلم مضامین است که لایق چهار دهم جادوی لایحه نامه فی الحال برگشته مسطور داده شد

[illegible]

یادداشت آنکه توجیه وصول قدیم بدانها نشان آنکه چنانچه هر چه جلدی می رسد از برگه ایشان محمول
 فصل فیصله از طبع این کتاب آن جهت جلدی که رسیده و ثبت چهار باقیست باید که از دیهات که بطریق
 ارسال حضور نمایند تا کید و انداز حکم این متصدیان را بکاران حال استقبال برگشته میفرستاد و مضاف به
 شاه جهان آباد و انداخته و ثبت و فتح علیخان کنبه موازی که بعد بکیر اراضی خارج از جمع افتاده و
 نداشت از سود و قصبه بسطور طرفی افغانان التماس نموده باید که اراضی مذکوره من ابتدای
 فصل بیع ملک انصافی هم بوده و چاک بسته تصرف و ثبت خان مشارالیه و گذارند و بوجه
 من الوجوه مزاحم و متصرف نشوند و درین باب تاکید فرمودند و حکم نامه عالان حال استقبال
 برگشته بود و میان سهرکار سپهر مضاف صوبه داران خلافت شاه جهان آباد و موازی که بعد بکیر
 زمین بخر افتاده خارج جمع لائق زراعت از برگشته مذکور و بوجه دو معاش مولوی محمد علی نموده شد باید که
 اراضی مذکوره حسب الغرض مشارالیه مقرر داشته و بوجه و چاک بسته تصرف مولوی الیه گذارند و
 من الوجوه مزاحم و متصرف نشوند و در امور موجوده معنی الیه مراتب داد و اعانت بعمل آورده باشند
 که صرف بابت احتیاج خود نموده بدعا علی انتفاع جاه و شتمت و اطاعت نمایند و درین باب تاکید فرمودند
 حسب المسطور بعمل آرند و ششقه در باب مزاحمت نکند که امین قدس گنبدت لال حفظه ازین قبل
 سهرکار و مقدمه عاقبت عرض اراضی ملک محمد حسن که در موضع فلانی واقعست بر طبق معمول صادر یافته
 بود چون بوضوح پوست کرد و فصل شریف یک آنه بمشارالیه رسیده ظهور نمایی چگونه تصور توان کرد و بنابر
 کرد تا کید طبع نگارش میرود که بر حسب غلظت ضلعین بموی الیه بداند و درین باب تاکید فرمودند و
 که باز ناالش بجنوب رسد و زیاده قلمی و ششقه در باب و زمین متصدیان حیات حال استقبال
 برگشته فلان مضاف صوبه داران خلافت شاه جهان آباد بدانند چون مولوی حیدر علی عبارت و طاعت
 و تقوی صوفیست و هیچ وجه عیشت ندارد و انداز نظر استحقاق مشارالیه مبلغ ششست و سیو پوینت صدق فرقی
 بندگان حضرت قدر قدرت بر آمدنی مال برگشته مذکور مقرر نموده شد باید که وجه پوینت مسطور بر دوزه
 بلا تاغ مشارالیه رسانیده قبض الوصول ماه به ماهی گرفته باشند که صرف معیشت خود نموده بدعا
 از دیهات و عیال و اولاد بدست موقوفیت مینموده باشند و درین باب تاکید فرمودند و ششقه و ثبت تاب فلان
 محفوظ باشد و زمین داران برگشته با پورا التماس نمودند که مبلغ ششست و سیو پوینت عاکیان بقدر مختلف بموجب

این کتاب در
 تاریخ ۱۲۸۵
 در شهر کابل
 در کتابخانه
 ملی افغانستان
 ثبت گردید

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

آوان محمود و زین مستور و با صفائی مفرده جان افزا و استماع نوید دلگشای فتح قلعه و استیصال
 شجوت فردشان کجاست نشان کجاست ای دل طلبان عجز و بیت گزین با حسن الوده سمرانجام یافت بود
 و کافرینها که قرن حال نیاز استال خاوند احوال فدویت مال گردید شهر ازین نپدید نمیشد گشتند
 چنانکه بلخ ز شبنم خیاگر گل نسیم و سیرات شکر و سپاس بدرگاه و احباب بیقیاس سودی سانس
 بهصدای شادمانه فتح برداشت کشته هر آن خرد خنجر کجا است گزین مفرده فتح داد و ناجان فشا و شمر
 در قیام افتخار حقیقی و اصرار آن فتح و ایاب مطالب خاص و عام و کرم و کامیاب و خاص و عموم
 داشته مبارک میسون کناد و همیشه بر قوت و عزت و نصرت بی اندازه کامیاب و دارا و اقرب
 و اقبال از مطمح حشمت و احوال تابان باد بر سج العباد مبارک گردید و شیر الفطرمیرسانند که در روز
 وحی توامان روز سید عید النضر که میباشند مقدم فیض توامش شامی بامند صبح دولت مطلع
 سعادت در عرصه عالم رونم و دوشی نورانی هزار روز و لیسان شاد بر رخسار پرده از رخ برکشود و بار و
 فیض فیاض علی الاطلاق و صنوف فضل آفریننده انفس و آفاق در رسید و جهان را بحد و
 مسرت مشاط و هم آغوش فرحت و انبساط گردانید و حق عزوجل بیست این روز بهجت افزا و بر بهجت
 ستوده صفات مبارک و فرخنده کامیاب و جمعیت و محبت دایمی و قیام باد و بیست مبارک این ع
 صد بر او و گرد باد فرخنده باز بار و کرم مبارک گردید و عید است که میرساند او سوار آسمانی شان بر
 فیض آیات و رحمت توامش عید اخفی که جمیع شمع ایاب بهر از آن دولت میدار فیض و حاصل
 آگهی است و توهم سعادت از و مشرب به حال این عالم از این طرات پادان و نزول ملائکه کائنات
 سوسنان بستان روز جانان این دوران روز و نزول افزا و زیارت حرم محرم کرم حصول سعادت
 را بحد و زیارت مشغول ادوی را هم طاعات و مناسک بر ذات ستم صفات قدسی سمات
 میسون و خجسته و جانان کناد و مخالفان برین بار و همیشه غرق جوان در و بحر رحمت الهی و آله الامای
 علیهم الصلوٰه و السلام بنانه را و عقیده را و اگر با تمام صورت از فیض اندوزان و نور پروردگار
 بران سعادت نندان و الا بخت و رشک و حسرت میبرد و ادای آداب کور نش مبارک و استعوا
 کرم کرم میگردد و امید که بغیر بولش تا رک افتخار بزرده فلک دوار در ساند و از آنکه همیشه در زیر سل
 طیف پیرایه سیم قرانی مفرده آمده میدهد و لطف سرشار که از پدش تقدی محمد و علم تو و یاده خدا

[illegible]

[illegible]

فصل چهارم در معانی و ضوابط لغت

خطی مرتضی است مخلص دل نو از ملاذ الاسباب سلامت از مستی و اقدیر بنگاه محمد پناه چشمی و در کبریا
دل دوستی منزل بچقدر ماندن و غم و چنان تعب الم و دیاطن بچاکلی و وطن بر آه یافته از آنجا که از
ایزدی چنان نیست و جمیع خلق تارک از همین شاهراه در پیش است و آجا بصیرت و اخلاص و تقوی که آن شرف
هم طریق تعلیم و تامل و اختیار کرده و از هنر ازل اصحاب را جوهره بمقام کسوت خواهند آمد آن ائمه و اولاد کبرا
زیاده و غیرت است و این آلام صاحب کرم الاشفاق کرم الانام و سلامت از استیلا و از آلام
سوسه لال که کشتی خیاالش چاب از در آبله خلی و زورفتند و زنی دل بهست منزل و بالایه و اوج و ام
هم شد چون در مشیت از دوی مادی را چاره و گیر نیست و این در و لا و را اقدیر و صبر و کرم از آنکه
بصیرت را بدید و اخلاص پس یافته صاحب و انس و جمیعش نیز و در بایاب بر تپه طریقه و اوصاف و اخلاص
مشفق هر بار در هر گاه نیازمند این کلمه اقدس تعالی بود تهید و رتب و عبودیت و انکساره از دوی را
و سلامت از است که این است که خلاصه طالع است خطی است شهر و این زمین را طریقه کرم و کرم
باشناخ خبر و شست از سر پند از کفر و ظلم و کرامی و بیاییت و عیار کرده و عاشق و صبر و صبر و صبر و صبر و صبر
ند و دنده باشد از اندام و صبر و شست و نامار و شست و ان حقیقت که آگاه سپید اندک بقای و جمیع حیات و شست

[illegible]

در این عالم وجود است و تمامی کائنات بسان قطرات شبنم قیام ندارد و برین تقدیر یقین حاصلست
 که بشر عقل و درین در مقام خطا و تسلیم بر خط فرمان گذاشته باشد خدا ناست که خادم من
 این نعمه و بخشش بسیار عظیم و متعجب شد لیکن چه توان کرد و میت هم تن خون شوم زوید و چو
 گردیدم که کسیر را اثر است فصلی در قضاوت شوقیه و طلب شیا و رسید اجناس غیر و مطالب دیگر
 رفته عجب بیکر نگارم و مخلص هر یک رنگ لاله صاحب نگار و لطفه با دیده بیانی غم اشتیاق وصال و انوار
 و کام فرسائی و سست میدان فراق جانگاز از جدیت که وکیل نامه کاغذین و پیک خامه چین
 متعلق آن تواند شد تا چار محبت زبان خامه ندارد و سر بران فراق چگونه شرح و تمهید و استا
 فراق و تبسّم کلمات و احباب التزم بری بر اندوخت احوال بخیر است ملی از تو جدا میم از بهر ملاقات تو
 بهر عایتم باز در دگر که آن خوشترام کلین غنائی این ناتوان کوی کیسانی را قمری و از بر آید تنهایی
 بر گرای عالم حدیثی گردید دیده که رسیده محبت کشیده خواب سیده مانند چشم گرد آب بر آب در آید
 آن آرام جان نگران و گوش هوش صدق بسان قطره نسیان منتظر صدای پای بیک صبا
 بدست رسان بیت مر یک چشم خوانی نیست بر ستر تنهایی بهر آواز پای چشم کشایم کمی آبی
 خوشا و قتی که کلبه فراق بمیان قدوم آن رشک مهر غیرت افزای چشمه خاور گردد محبت یک شعر
 از ورم ملک دولت بیدار بیدار و زرم ایامه شده بی تو شب تیار بیدار و زیاده محبت با و ایضا و درج آنکه
 میر سج کینانی مهرش آرام متنی و علی میان انور علی همواره که گردش نماند نایب بیکار بوده رونق
 یکجستی و نود افزای مجسم و نسی باشد طبعی آن خور خار اشتیاق و طوقانی در پیای ناپیدا کنار در فراق
 بجا نیست که بیاوردی طالع خامه یک گونه از آن مجبور گوازد شود تا چار خواص دل و شناسا و خاطر
 خور دوست جبرانی بود دوست و پاسبوی ساحل دعا داده از روزیکه در دریای محبت و گوهر صدف بود
 این بمقدار در احباب را در راه انتظار و بیکار سیل اضطراب گذاشته بحسب ضرورت عالم آرامی محبت
 اگر دیده اند کشتی دل در منزل نگر و با اضطراب است و زور قه حیات متعاب باطله طوطی و اضطراب طوطی
 و اخذای تحقیقی بیا و بان فصل از آن خوش ازین بحر پر آشوب بیا و موج خیر برنج و غنایر کنار و قه
 آن فرخ زمان آشتا فرماید که نخته ایخان ناتوان را از غرق آب طوفان مهاجرت آلاکم بیکار تسکین
 گرداند و شکر شکی شکست نامی باو شمر بر نیز باشد که باو بنیم آن یار آشتا را اندیاده اشتیاق در و فراق

این عالم وجود است و تمامی کائنات بسان قطرات شبنم قیام ندارد و برین تقدیر یقین حاصلست
 که بشر عقل و درین در مقام خطا و تسلیم بر خط فرمان گذاشته باشد خدا ناست که خادم من
 این نعمه و بخشش بسیار عظیم و متعجب شد لیکن چه توان کرد و میت هم تن خون شوم زوید و چو
 گردیدم که کسیر را اثر است فصلی در قضاوت شوقیه و طلب شیا و رسید اجناس غیر و مطالب دیگر
 رفته عجب بیکر نگارم و مخلص هر یک رنگ لاله صاحب نگار و لطفه با دیده بیانی غم اشتیاق وصال و انوار
 و کام فرسائی و سست میدان فراق جانگاز از جدیت که وکیل نامه کاغذین و پیک خامه چین
 متعلق آن تواند شد تا چار محبت زبان خامه ندارد و سر بران فراق چگونه شرح و تمهید و استا
 فراق و تبسّم کلمات و احباب التزم بری بر اندوخت احوال بخیر است ملی از تو جدا میم از بهر ملاقات تو
 بهر عایتم باز در دگر که آن خوشترام کلین غنائی این ناتوان کوی کیسانی را قمری و از بر آید تنهایی
 بر گرای عالم حدیثی گردید دیده که رسیده محبت کشیده خواب سیده مانند چشم گرد آب بر آب در آید
 آن آرام جان نگران و گوش هوش صدق بسان قطره نسیان منتظر صدای پای بیک صبا
 بدست رسان بیت مر یک چشم خوانی نیست بر ستر تنهایی بهر آواز پای چشم کشایم کمی آبی
 خوشا و قتی که کلبه فراق بمیان قدوم آن رشک مهر غیرت افزای چشمه خاور گردد محبت یک شعر
 از ورم ملک دولت بیدار بیدار و زرم ایامه شده بی تو شب تیار بیدار و زیاده محبت با و ایضا و درج آنکه
 میر سج کینانی مهرش آرام متنی و علی میان انور علی همواره که گردش نماند نایب بیکار بوده رونق
 یکجستی و نود افزای مجسم و نسی باشد طبعی آن خور خار اشتیاق و طوقانی در پیای ناپیدا کنار در فراق
 بجا نیست که بیاوردی طالع خامه یک گونه از آن مجبور گوازد شود تا چار خواص دل و شناسا و خاطر
 خور دوست جبرانی بود دوست و پاسبوی ساحل دعا داده از روزیکه در دریای محبت و گوهر صدف بود
 این بمقدار در احباب را در راه انتظار و بیکار سیل اضطراب گذاشته بحسب ضرورت عالم آرامی محبت
 اگر دیده اند کشتی دل در منزل نگر و با اضطراب است و زور قه حیات متعاب باطله طوطی و اضطراب طوطی
 و اخذای تحقیقی بیا و بان فصل از آن خوش ازین بحر پر آشوب بیا و موج خیر برنج و غنایر کنار و قه
 آن فرخ زمان آشتا فرماید که نخته ایخان ناتوان را از غرق آب طوفان مهاجرت آلاکم بیکار تسکین
 گرداند و شکر شکی شکست نامی باو شمر بر نیز باشد که باو بنیم آن یار آشتا را اندیاده اشتیاق در و فراق

این عالم وجود است و تمامی کائنات بسان قطرات شبنم قیام ندارد و برین تقدیر یقین حاصلست

در محنت مهاجرت حالتیکه بر دل خیزد که نشسته و ملائحتی که بر خاطر افشوده و روزی که بجا میسر شود و محنت
 اتصال آن نونهال بوستان خوبی و گلشن گلستان مطلوبی نور و صیقل است پسین فلان شین
 بیدلی نوای نیزند و طوطی جان سوای بر شاخساره سوسنة جانی بال و پرینکشاچید و محنت را
 غیر از آن سحر خیز و دور در بهارستان در و غم بجز ابرویان دیده که بر آن آبیاری می سازد و
 گلستان کاغذی به بهار ملاقات جسمانی رونق تازه گیر و در فرخ رنگامی که انجمن سرور شمع بر درخت
 بی اندازه پذیرد اگر گاهی کسی تا انقضای درت مفارقت با دایه کار بسته معاشرت که بوی پنهان
 یکنوایی ساند روح افزای میفرموده باشد بعد از مشتاق نوازی خواهد بود ایضا و لیر جان پرور
 مهاجرت آن سر و گلستان شادمانی و نهال بوستان کاغذی طرفه حالتی برین محبت که برین طاری
 که گاهی در دور و مفارقت آن سر و دفتر موشان که درین حالت یا در عکسار و مونس که در نیست میگذارد و خوشی
 خاطر ملائت اثر ابا معید فرست جاوید و اصلت سر ابا مباحبت آن سر در اقلیم حسن که نشانی غنای
 اتحاد و منزل بهمانست بجا نب جمیعیت طمانیت مانی و نمیداند که تا کی درین شکس که نشانی ساند و خوشی که
 عالمات ملاقات جسمانی که فرست روحانی عبارت از آنست بکدام وقت سر ابا ملاقات از افق آرد و
 ضمیر تو در خوشی تا به نظر چشم چه نویسم ز شوق سوخت و دست که نازکست دل بازند خوشی دوست بهای
 ز بهران عباد که دیدم و مگر بر ساند و ابوی دوست + نه از مرتبه سارم صفای آینه را که حالت دل
 گفت و در خوشی دوست + زیاده اشتیاق و دور و فراق ایضا شوق مروتی را درین مختصرات گنجایش
 و درین فقرات جایش نه اندازد عایمیکر اید که درین زمانه به بهار از هر دو حرف دوستی محض و همگی طمان
 فامار فاست سمیات ظاهری هم آنرا موانست معنوی نشان داده اند اگر گاهی گاهی نیز هم کرم نایاب
 لطف سعاد سر و دفرای علی اتحاد منزل میشده باشند بعد از اشتیاق نخواهد شد رفته و در جواب
 خطا شنائی و بسفارش دوستی شیخ صاحب مهربان الطاف نشان سلامت بعد از
 اظهار مراتب اشتیاق هواصلت سر ابا مباحبت تجرید دعائی پر واز و صمیمیت فرموده در جواب قدردان
 ضمیر چه چهره افروز و وصول کردید و چون خبر بصحبت عافیت و صحبت بهار شدن با عزه و بار فیض آثار
 دامید و ارشدن توفیق خیرت برگشته است و سابق از حضور بندگان عالی و متفعل شدن آنرا
 کذب پیشه و حد اندیشه از کردار و گفتار خود با مع دیگر کائنات و در خاطر باقتضای خواهی الا مال شادمانی و خوشی

در محنت مهاجرت حالتیکه بر دل خیزد که نشسته و ملائحتی که بر خاطر افشوده و روزی که بجا میسر شود و محنت
 اتصال آن نونهال بوستان خوبی و گلشن گلستان مطلوبی نور و صیقل است پسین فلان شین
 بیدلی نوای نیزند و طوطی جان سوای بر شاخساره سوسنة جانی بال و پرینکشاچید و محنت را
 غیر از آن سحر خیز و دور در بهارستان در و غم بجز ابرویان دیده که بر آن آبیاری می سازد و
 گلستان کاغذی به بهار ملاقات جسمانی رونق تازه گیر و در فرخ رنگامی که انجمن سرور شمع بر درخت
 بی اندازه پذیرد اگر گاهی کسی تا انقضای درت مفارقت با دایه کار بسته معاشرت که بوی پنهان
 یکنوایی ساند روح افزای میفرموده باشد بعد از مشتاق نوازی خواهد بود ایضا و لیر جان پرور
 مهاجرت آن سر و گلستان شادمانی و نهال بوستان کاغذی طرفه حالتی برین محبت که برین طاری
 که گاهی در دور و مفارقت آن سر و دفتر موشان که درین حالت یا در عکسار و مونس که در نیست میگذارد و خوشی
 خاطر ملائت اثر ابا معید فرست جاوید و اصلت سر ابا مباحبت آن سر در اقلیم حسن که نشانی غنای
 اتحاد و منزل بهمانست بجا نب جمیعیت طمانیت مانی و نمیداند که تا کی درین شکس که نشانی ساند و خوشی که
 عالمات ملاقات جسمانی که فرست روحانی عبارت از آنست بکدام وقت سر ابا ملاقات از افق آرد و
 ضمیر تو در خوشی تا به نظر چشم چه نویسم ز شوق سوخت و دست که نازکست دل بازند خوشی دوست بهای
 ز بهران عباد که دیدم و مگر بر ساند و ابوی دوست + نه از مرتبه سارم صفای آینه را که حالت دل
 گفت و در خوشی دوست + زیاده اشتیاق و دور و فراق ایضا شوق مروتی را درین مختصرات گنجایش
 و درین فقرات جایش نه اندازد عایمیکر اید که درین زمانه به بهار از هر دو حرف دوستی محض و همگی طمان
 فامار فاست سمیات ظاهری هم آنرا موانست معنوی نشان داده اند اگر گاهی گاهی نیز هم کرم نایاب
 لطف سعاد سر و دفرای علی اتحاد منزل میشده باشند بعد از اشتیاق نخواهد شد رفته و در جواب
 خطا شنائی و بسفارش دوستی شیخ صاحب مهربان الطاف نشان سلامت بعد از
 اظهار مراتب اشتیاق هواصلت سر ابا مباحبت تجرید دعائی پر واز و صمیمیت فرموده در جواب قدردان
 ضمیر چه چهره افروز و وصول کردید و چون خبر بصحبت عافیت و صحبت بهار شدن با عزه و بار فیض آثار
 دامید و ارشدن توفیق خیرت برگشته است و سابق از حضور بندگان عالی و متفعل شدن آنرا
 کذب پیشه و حد اندیشه از کردار و گفتار خود با مع دیگر کائنات و در خاطر باقتضای خواهی الا مال شادمانی و خوشی

دید جدات شکر و سپاس بپایان و ارباب العظایات بجا آورده انسته نشد که نقش هر دو خیر خواہان چشم بحدی
نیچو است در زینت شست و شایه هر دو خیر اندیشان قدیم از حلیاب خفا العشره شہود جلوه نما
جوانه و تعالی بر طبق تنای دوستان بمریاتی روز به نصیب قریب امید و نسبت که در سوره قمر
سپاسی مطالب هر چه بدستوری ارکان حضور رونق افزای برگزانت شوند شرف است
از دوستان جانی و دوستدار است بذریعہ دو کلمہ شوق مستفید خدمت شریف خواهد بود و چون
لی آدم بکار است و بہر فن و ہنر و سبک و دانت دار بہر کار یک نامور خواهد شد لہ از ہم دو تن
قدیم خواہد برسانید چندان زیارہ و فاقہ جالش مراتب لطافت علی مبدول خواہند فرمود کہ در فہم
بودہ شاکر عنایت کرد و ہر آئینہ این معنی باعث ناموری سامی و وطن است و آیندہ توقع کہ تبرعیم تمام
محبت تمام سرور افزای خاطر خلعت آثر میشدہ باشد کہ در عالم خلاص رسیدن مکتوبات
نصف الملاقات است یادہ چہ بر اثر ادای صاحب مشفق مہربان کہ مفرمای نیازمندان سلامت
بیتجہ مراتب نیازمندی تنای دریافت سامی و وصلت کشوق خاطر تو دو خیر سیکر اند سابق و موافق
سعی و توجہ بوصول پروانہ بندگان عالی در بارہ و گذشت علمہ مشیخت آبتجہ عبد الوہاب مصدق
اوقات گرامی شدہ بود و درین اوقات از نوشتہ عمومی الیہ معلوم شد کہ تا حالت تحریر از ناماعہی طالع و
نخواست ایام خود باوصفت استحقاق بندگی حقوق وطن داری سرگردان باد یہ افلاس است
از انجا کہ ذات متوہ صفات چشمہ کہ ہم و احسانست قطع نظر ازین کہ نیاز نامہ فریہ برداشت
اوشدہ باشد حالات بی سر و سامانی کثرت احتیاج و استغنائش تقضی است کہ بہر صورت بروا
و گذشت مہربان بہر خاص بندگان عالی و یکدو نوشتہ اعزہ حضور کہ بعامل انجا موثر باشد چنان
و در رخصت فرماید کہ در صورت دیررسی بسبب طغیانی بارش باران رحمت الہی تمامی غایکہ نجبا
بعضی ارکان کچہری بقرقی شدہ ضائع و خراب خواہد شد اگر چہ درین مقدمہ مبالغہ و ابرام تکلف تمام
نیر کہ در انجا مطالب شرفا و نجبا آن مشفق را یگانہ آفاق میدانند و فی الواقع کار کشائی ہر دم غم
و منفذ احوال ہر گاہ بدو نسیجہ نصیب آن کہ مفرمای ذات نیست این تہبہ بالنصر اص مطالب ہر چه
موسی الیہ پراختن مجلس صمیم را ہر وقت صحت احسان نمود و نسبت زیادہ چہ ابرام نماید رقعہ ریاض
و آمال حدیقہ بخت الال الشفق محمد خان بشوات سیاب فیض آید و ذوالجلال سر سبز و لیان باو گذشتہ

[illegible]

یکتا ادبی یعنی مفاد و جهت طراز متضمن از نگاهداشتن طلب پیاواری این قطع و وصول بحجت تمیز
آوردن و چون خبر نوید غیرت و جمعیت های سامی بود و خائرا ندر و زلشاط بحجت گردید صورت نیست که مردم کوکله
این خلط بسبب افواه سخنان شقاوت نشان جابجا نکر شده اند هر چند که تلاش نموده از مردم سپاس
برار که اعتبار را شاید محرم نرسید و اکثری از قوم از خال که پیشه سپاسگاری ختیا کرده و بجمع خود از آنها
معلوم بالفعل سید حسن که از سادات باره است با مردم هر ای میجیدی که هر واحد سپاسی یا انقشان
و در مقرر که رستم نیست بذریعہ نیاز نامه مستفیذ خدمت همه لیس بحجت میشود و نظیر بخرجا بخت و شجاعت
عزت و امتیاز اند انشاء الله تعالی در تقدیم لوازم خدمت جابانشانی بسوخ و ارجات منتقوش ظاهر ابرکا
حضور خواهند ساخت پیاده چه تصدیع دهد در جواب مفاد و ضمیمه کی از آشنایان خرد و مقرر در چشم بهتر از
جانبین سلامت خط مرسله رسید و حقیقت آویش نمودن فلان بابا پادای برادر می قاسم یک با منقصر
در یافت گردید فرد حساب بر آور و در بطرفی موعی الیه یغوف میرسد تنخواه آنها داده مشا الیهیم از مکران
سکونت بدرسانند که برون انجمنین شور پستان کم ظرف همگی سوران خیل نامناسب بالفعل ده هزار رزق
حساب الترقیم آنفریز از جان بحجت پیاده های ننگ داشت فرستاده شد به بیت سید براب برساند و متمیز
آدمی باقی نریشگی که در وصول آن پنج عرصه نیست میرسد ابلت این مردم خوب وضع گردید از چندین
نمودن و سخن یک توقع معلوم یک قهوه دان کلان از نقره و یک پیا که چینی از تحویل خانمی میا از هر جا که باشد
رو و تر با بست شتر سوار بادر فرستاده و بهنگی انبیتجید او چهار صد و اند رسیده خاطر را مسرور کرد و از او
را خلاصت شکر بخشید خانه آباد و عمر مستر او و مرست بچ از طرفی که افتاده است باید و در قعده بسفارت
دوستی لایزال اجاب کریم الاخلاق سلامت هر چند بحال هم صورت از صحبت وافر المست بحرانی موصوفت است
باقضای الفت و حافی ساعتی سرشته خدا الغیب با دست نداده همیشه بخیریت جمعیت های صوری معنی
انظم حسنت بدرگاه و اهل عطیات نیست بدعاست اصبهان تعالی تقدس حسب مدعای میشت
میر پورنگ دادم کامیاب مقاصد اعلی ساخته توفیق یاد آوری مجبوران موفیق فرما باد ملاذ و مشا و احوال
از کار بازی و نگار را ارباب انش و پیشین از بس وضع مختلف بترقم و تمطیع است عزیز القدر رحما یار که از برادران قریبی
زندی بیکار و بیوزن و اسفارش نیازمند استفیذ خدمت شریف میشود از انجا که آشنایان دوری بخوانا و می تیرد
ان عالی تبار است محمد اسفارش مخلص پیر یازده پیر دخت او بوده باشد احتمال نیست که با هر شریف تر است

[illegible]